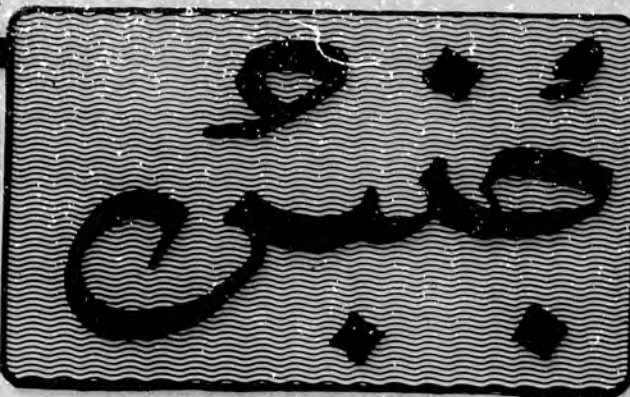


دراسترا ائیل چه میگذرد

در صفحه ۸



دوشنبه نوزدهم شهریور ماه - ۱۳۵۸

بازنگاهی به هفدهم شهریور

در صفحه ۶

عالمی از نوپایید ساخت و ز نوآدمی

ضابطه های تشخیص انقلابی از ضد انقلابی

من از دکتر نیلوفری ها دفاع می کنم.

ننگین خود با تمام وسایل تعلیماتی و تبلیغاتی و اعمال قوت و فن های اقتصادی و اجتماعی اطاعت و تسلیم و تلقین و چاپلوسی را رواج می داد. در جامعه تمدن بزرگ رستاخیزی می توانستی از تمام مراتب مادی زندگی برخوردار شوی، برای این برخورداری به هنر و ذوق و تجاویز و ترویج و تاجاویز به حقوق دیگران دست بزنی، و مصون از هرگونه بازخواست باشی، به شرط آنکه در

زمنه ای مسائل عمومی مردم و امور اجتماعی و سیاسی فکری نکشی و حرفی ننویسی، و تنها و تنها مطیع فرمانها و فرمایشات و خواسته های رهبر انقلاب سفید رستاخیزی باشی. اما این فرمانها و فرمایشات و خواسته ها در زمینه های اقتصادی به وسیله چندتن سرزندان و چابولگران مرتبط با سرمایه داران جهانی طرح ریزی می شد و در زمینه های سیاسی و اجتماعی در حلقه های بسته از چشم طراحان نظام آریامهری با توجه به جهت گیری سرمایه داری وابسته برنامه ریزی می شد و قدرت اجرایی آن نیز سر نیزه و طنابچه های پلیس سیاسی بود. خیل عظیم خورشیدان غریبه ها، و کیلان و سیاحت باغان و روزنامه نگاران چیره خوار و سرود خوانان و منبریان و تبلیغاتی ها و مشاطه های بودند که غایزه بر رخساری کریمه استبداد می زدند و هر یک در حوزی محدود خود لقمه ای می ریختند و در مسابقه ای مصرف از یکدیگر پیشی می گرفتند. در میان همین گروه نیز اگر اتفاقا کسی به مناسبت لب به انتقاد و اعتراض می گشود یا حرکتی که حکایت از نا فرمانی یا سستی در انجام فریضه کند از او سر می زد، از چشم خیر چندان و توطئه گران دور نمی ماند و به فرمان حلقه ی مرکزی قدرت اقتصادی و سیاسی پاسبان به زیر آفکند می شد و در زیر چرخهای بی رحم گروه نه می شد.

در روند انقلابی موفقی مشخص بگیرند و در سرنوشت خویش تأثیری بگذارند به این صورت که چه هدف اصلی که براندازی رژیم بود برای جانشینی و نظام و فرهنگ و اقتصاد پس از پیروزی فکری کنند و طرحی نو در افکندند. و توده ی مردم نیز در کشاکش مبارزه با ظرافت و قدرت غفل و طرحها و افراد و اشخاص و مدیران و

بحث و انتقاد چهارشنبه ها

و مشتاقان دوردست

جلسات بحث و انتقاد روزهای چهارشنبه ی جنبش چند هفته به علت گرمی هوا و ماه رمضان تعطیل شد هفته ی گذشته آگاهی تشکیل جلسه در روزنامه آمده بود و به این مناسبت گروه زیادی از دوستان ما در ساختمان شماره ۱ جنبش به اشتیاق شرکت در جلسه گرد آمدند. قابل توجه، آمدن دوستانی بود از شمال و جنوب کشور که راههای دراز را به شیو شوق شرکت در این گردهم آبی پیموده بودند. دوستانی که از اهواز و آبادان و دزفول و شیراز جمع شده بودند کسانی چون علی حکمت منش و عباس امام که از آندیشک رسیده و تاسف از تشکیل نشدن جلسه داشتند. ما هم از این بابت متأسفیم، اما دوستان باید توجه داشته باشند که با وضع فوق العاده ای که هر روز اعلام و تکرار می شود صلاح نیست چند صیاحی از تشکیل اجتماعات بزرگ بیهیزیم تا بهانه ای به دست کسی نماند.

از چشم برادر



جلال آل احمد - نقاشی روی شیشه - کار رویا فیضی

دوستم میگفت: - خیال نمیکنی خیلی دارید جلال جلال میکندی؟ وقت آن نشده است که صحبت کردن از او را پس کنی. و از خودتان بگویند؟
پیش گفتی: - به تو حق میدهم. در مفاصلی که تو قرار گرفته ای، با من و سیمین و خود جلال، با هر سه آشنا. طرح این سوال و توصیه ای که میکنی، قابل فهم است. اما به چند نکته هم توجه داشته باش.
پرسیدی: - مثلاً چه نکته های؟
گفتم: یادت هست که دو سه ماه به من کمک کردی. و هر روز دو سه ساعت میآمدی کمک من تا یادداشت های جلال را - دستنویشته های جلال را که کمی کمی گشت: - سال ۱۳۳۸ هنوز ماشین های زیراکسی به ایران نمانده بود و ما با دستگاههای فتوکپی بدوی که نیاز به کاغذهای حساس عکاسی مثبت و منفی داشت، کار میکردیم. اگر حالا بود چهار پنج هزار صفحه، کار یک دو روز بود که ما چند نفری سه ماه زحمت کشیدیم تا از هر یک یادداشت جلال دو نسخه کمی کمی پرسیدیم: - چرا اینکار را کردیم؟ مگر تو خودت مشوق من به اینکار نبودی؟ گفتی: - علت داشت. اولاً که میترسیدم سواک در یورشوی زندانم دوباره یادداشت های جلال برود همچنانکه در زمان حیات خود جلال بود تا نایا باید کاری میکردیم. هم تو مطرح بودی و هم خود من.
گفتم: خیال میکنی اینکارهای آن کار سیاهی که کردیم از بین رفته است. گفتی: - هشت دهسال از مرگ جلال گذشته. و حالا زمانه دیگری شده. هر کسی به سهم خود احساس مسئولیت میکند نسبت به جلال.

این میان اکثریت خاموش بود که روز به روز در اثر فشار زندگی و افزایش فاصله میان فقر و ثروت و گرانی و فشار آماده ی انفجار می شد اما دم بر نمی آورد. مبارزان چنان بر کفی هم بودند که با تکیه به اسلحه جراح اعتراض را روشن نگمیداشتند و در سلسله جلسهم،

غافل مانده بودم. روابط ما با سیمین تهازری نیست. هیچوقت اینطور نبوده است که یک بار من بروم دیدار او، و منتظر بمانم که بیاید باز دیدم خیال هم این را میداند. سیمین یک سرایت و هزار سودا. خواهر بزرگتر من است. در مرگ جلال، بزرگترین فشار را او تحمل کرد. اگر سیمین نمیبود من چه میکردم یا چه میشد. این را نمیدانم. اما این را میدانم که سیمین قوت قلب من بود. سیمین، پس از جلال، هم سیمین بود و هم جلال، و من در او دوتن را میدیدم و می بینم.
مدتی بود سیمین را ندیده بودم. شنیده بودم که کسالت دارد. رفته بودیم دیدار و عیادت. نشسته بودیم که سیمین پایش رفت رفت میزد. است. یا از پس صحبت کرد و پذیرایی، ما یادمان رفت که او کسالت داشته است.
نشست به درد دل. و از جمله گفتی:
- به من ایراد کرده اند که چندتر از جلال میگویی؟ پس است. کسی هم از خودت بگو.

لحظی جوری بود که انگار قانع شده است. و به توصیه خیرخواهان گوش کرده است. دوستم نگاهش از سر پیروزی به من کرد. لابد میخواست بگوید: دیدی که من تنها نیستم که این توصیه را میکنم. دیگران هم هستند.
از سیمین پرسیدم: - قصه تان چه شده؟ و جزیره آرامش یا...
گفتی: - ششم هیچ کار نمیشود کرد.
سرسبه و کلی میدانم که سیمین در کار نوشتن یک رمان است. رمان دیش، پس از هوسوشون و آنگار از خودش شنیده ام که در این زمان از خودش و از جلال و از شرایط اجتماعی ما، نشانه های بیشتری میتوان یافت. رهن - صادقانه بگویم - اگر سیمین این کارش را تمام نکند، نه تنها خودش، که جلال هم از چشم خواهد افتاد. گفتیم که سیمین برای من هم گل است و هم کلاب.

از منزل سیمین در آمدیم. و من غشگین تر از معمول شده بودم. توی ماشین ردر راه شیراز به تهران، روزنامه ای را گرفتم دستم که سرگرم باشم. روزنامه، تابش پاره نشده بود، از دوستم - که میراند - پرسیدم:
- چاقو داری؟
میدانستم همیشه قلمراشی، چاقویی و یا ناخنگیر چاقو داری همراه دارد دست کرد جیبش و چاقویی را در آورد و داد به من. توی روزنامه را بریدم. و نگاهش به چاقو انداختم. و به شوخی گفتم:
- چاقوی منست؟
شوخی ام را پاسخ داد که:
- چاقوی منست؟
شوخی ام را پاسخ داد که:

بررسی طرح طب ملی

دکتر علی اکبر سرجمعی

با ایمان به اینکه دولت جمهوری اسلامی موفق شود پس از تدوین قانون اساسی و ایجاد مجلس شورا و انتخاب ریاست جمهوری، بنیاد نظام اقتصادی فواید و بر روزگاری را سرنگون کند و کلیه برنامه های صیقل سیاسی-اقتصادی، اجتماعی، اسلامی را مرحله اجرا در آورد. سبقت بگیرد، استقلال و استبداد و استعمار را ریشه کن کرده، ملت و کشوری مستقل و خودکفا بوجود آورد. محیط طب ملی در این صورت میتواند عنوان و طرح گردد و بوسیله آگاهی و اقدام مردم و دولت از پیروزی و استقلال در امور پزشکی نیز جلو گیری به عمل آید.
اما با وجود اقتصاد سرمایه داری موجود که کلیه سرمایه داران و محکومین همچنان بر سر مراد سوارند و به اجحاف و چپاول خلق خدا می پردازند و از گروه مردم بهره کشی ها میکنند. طرح طب ملی باین زودی شاید منصفانه و به صلاح نباشد. چرا که خانه از پایست ویران است، خواهد درند طبق ایران است. و از طرفی ما که هنوز در طرق استتلا و آزادی یعنی استعمار و قدرت بخشیدن بدولت ملی و انقلاب راستین خود میباشیم، و دستهای ضد انقلاب در کمین است تا هر لحظه ضربهای زدن و تخم نفاق و تفرقه ای شوم بیفشانند. پرداختن به بحث طب ملی موضوعی فرعی است.
هم اکنون که امرالایم و جهان خواران قدر مستشاران بوسیله انقلاب عظیم ایران ریشه است. با فرضی خاصی در فکر تفرقه و تشتت افکندن در وحدت

بقیه در صفحه ۲

ضابطه‌های تشخیص انقلابی

بقیه از صفحه اول

صفت موصوف به رضان و رحیم است. این سؤال همچنان برای ما باقی است که چرا باید علیرغم این حرف، پیوسته خواندنی منتقم تر چهار را به مردم بشناسیم و تنها آیات قتال قرآن را زمره کنیم.

من به عنوان معتقد به این انقلاب مبارزه کننده در راه آن وقتی که نمایش محاکمه ی پزشکان ستر را از تلویزیون دیدم متأسف شدم و اگر آن محکمه به هر ملاحظه‌ای حکم عفو ممتهمان را نمی‌داد محکومان می‌کردند که چند پزشک جوان بجای ماندن در مرکز و وارد معاملات شدن گوشه‌ی ستر را برای خدمت برگزیده‌اند و رئیس بهداری در جواب حاکم شرع که چرا با دستورکراتها ارتباط دانشی می‌گیرید شهر در دست همگراها بود و بیمارستان هم به تنج جای دیگر همه مسلح بودند و به حکم بیمار با زخمی یا صاحب بیمار و زخمی یا ما در ارتباط بودند.

- آنها را چگونه معالجه می‌گردید؟
- من در مقابل سوگند پزشکی که خورده‌ام نباید دوست و دشمن بشناسم و وظیفه خود می‌دانم به هر بیمار و زخمی از هر دسته و گروهی یکسان نگاه کنم و یکسان برسم.

- چرا به آنها بیشتر می‌رسید؟
- اسلحه داشتند و زور - و برای رسیدگی به پزشکان به مریضان به اسلحه متوسل می‌شدند.

- در بیمارستانی که تو رئیس آن بودی بعضی بیماران مسلمان را کشته‌اند چگونه داند و بعضی را زنده‌اند.

- من تمام مسئولیت را ولو به قیمت اعدام خودم به عهد می‌گرم، ولی وقتی در بیمارستان پیش از دوست نرفتم در اطفاها و راه‌روها ریخته‌اند و من در یک اتاق در بسته مشغول جراحی و بی‌خیزدن به یک بیمار هستم و در اطفا دیگر شروع می‌شود، چند بی‌انصاف شریعی به یک بیمار و زخمی می‌زنند یا کسی را می‌بندند من از گمیا می‌توانم خبر شوم و اگر خبر شوم چگونه می‌توانم جلوگیری کنم؟

اینها همه نقل به موقوف از جریان محاکمه بود و نه نقل به عین کلمات، ولی فاجعه اینجاست که وقتی یک گروهی با استوار ارتش را به شهادت می‌رسانند و او شهادت می‌دهد که هواداران همگراها او را در سربل طلع سلاح کرده‌اند او خود را به بیمارستان رسانده است، همین دکتر نیلوفری و دوستانش وی را با چهار تن دیگر از زنده‌گان جمهوری اسلامی که دونشان زخمی بودند در یک اتاق گذاشته و در آن بسته کلید را برداشته است و شخصاً وقت بی‌وقت به آنها رسیدگی می‌کرد است تا همگراها مستقر در بیمارستان آنان را نشانند یا به اسارت نیند و یا نکند.

دکتر نیلوفری می‌افزاید که حتی شخصاً برای آنان غذا می‌برد است و لکن می‌گفته است که از ترس دشمن محظوظشان پدر وقت که همه آنها را یک شایه سراز که دکتر جانان را با خطر کردن خرید است می‌گوید کسی اعتقالتی نمی‌کند.

جالب‌تر و غم‌آورتر شهادت خاتمی پزشک و مسلمان است. فدائیکاری آنها و گذشت و آماده به خدمت بودن آنها که از شریعت برای تکلیف به مصدومین جنگ کردند رفته‌اند شایسته تقدیر و تحسین است، ولی ختم پزشک‌گون و مسلمان وقتی علیه دکتر نیلوفری و همکارانش که در بگدگی مرگ‌آستانه بودند می‌دهد نه لکن مریزان یک ختم پزشک مسلمان را که لکن انتظاریت‌های مردم می‌گیرد وقتی که وارد بیمارستان شوم و دکتر نیلوفری را دیدم صدمه فرزندم که با من هست دیدم صورت مرا کنار کشیدم لکن من چو مسلمان هستم نمی‌توانم که در توبه و زاری و زاری خودم بکنم و زاری کنم که من هستم و زاری می‌کنم و زاری می‌کنم که با من هستم و زاری می‌کنم که با من هستم و زاری می‌کنم که با من هستم.

سایر قضایا را گمانیکه از تلویزیون دیدند شاهد بوده‌اند که چگونه می‌توان بر سر اختلاف عقیده مخالف و موافق با دست دادن در غوغای مرگ و حیات یک پزشک همگرا گواهی داد اگر یک بانوی خانه‌دار مسلمان معتقد بگویی دست نمی‌دهم بر او حرجی نیست، اما یک خاتمی‌طلب که در میدان کارزار با آنهاه گشت و فدائیکاری از آن راه دور به کمک زخمی‌ها شتافته است و حاضر نیست با برادر پزشک همگراش در آن لحظه ی بحرانی دست دهد چگونه می‌تواند خوارانه و طیبانه بر سر پلین زخمی‌ها برود و بدن عزیزان آنان را ببیند و لمس کند و مرصی بر زخمی بگذارد و اگر طیبی با این تعهد زخمی قدیمی مرگ روبروی همگرا پیش استاد و او را به سوی لوله آتشبار تنگ هول داد چگونه می‌توان او را وفادار به سوگند خود دانست که بیمار شومن دوست را یکسان نگاه کند و یکسان معالجه کند؟ پس معنی اسلام و سلم و سلامت و مسلم و سالم چه نند؟

عاقبت دادگاه شرع تشخیص داد که پزشکان بیمارستان سقز از همگراها هستند و مقصدند و شایسته ی ظفر و عفرشان کرد که از شنیدن این ظفری آخر نفس راحتی کشیدم. اما دوروز بعد از قول حاکم شرع در روزنامه‌ها نوشته شد که دکتر نیلوفری عضو سواک بوده است، و این را شخصی به وسیله ی تلفن به حاکم شرع خبر داده است. من که حاکم شرع نیستم مرگ بر حق نمی‌کنم بدون سند و مدرک و تحقیق کسی را که تاکنون پیش عضو حزب دمکرات گروستان می‌دانسته ام امروز عضو سواک بنفونم. آخر هر کسی می‌داند که حزب دمکرات گروستان (گفتند از اعضای سواک اش که گمانی جز فقر و پریشانی و نشان دادن عکس العمل غریزی برآمده از غلبه پهلوی ندارند) رهبری حزب معتقد به مارکسیسم - لنینیسم و تابع شوروی است رهبر حزب نیز تا پیش از انقلاب شوروی و کشورهای آفریقایی مثل چکوسواکی برمی‌آمده است و اقامت شوروی حق هیچ عمل سیاسی بدون مشورت با حزب مادر ندارند و به این آسانی نمی‌شود بلور کرد که حزب دمکرات گروستان از عوامل سیاسی آمریکا و موباد اسرائیل باشد مگر با تکیه بر یک اصل ساده منطقی قبول کنیم که حزب کمونیست و دولت شوروی با سیاسی آمریکا و موباد اسرائیل همگرای همگرای مستقیم دارند.

می‌شود باور داشت که بازمندگان این رژیم سابق و فدائوفا و عوامل سیاسی آمریکا و موباد اسرائیل در گروستان با هر نقطه ی دیگر ایران برای سر به زدن به انقلاب ما بسیج کرده‌اند. اما اینکه حزب دمکرات گروستان عامل توطئه ی آنها باشد قبول مشکل می‌نماید. این چیز دیگری است و آن چیز دیگر.

من به دکتر نیلوفری تنها نمی‌اندیشم، به دکتر نیلوفریها می‌اندیشم. او را نمی‌شناسم مگر از راه آنچه در روزنامه‌ها خواندم و از تلویزیون دیدم که طیب جوانی است لااقدام و شجاع و منطقی که با شروع هر گفتار من به نام خدا خسته است. نشان دهد به اسلام و جمهوری اسلامی معتقد است. دکتر نیلوفری می‌توانست مثل خیلی های سیاسی تمام کردن درس در اینجا چند ماهی به آمریکا جایی دیگر دنیا رود و یا امروز به نام یک انقلابی برگردد و بر منشی بشیند یا مثل بسیاری دیگر پیش از این بیاید و با انموشن جیب به خارج بگریزد و با چندن آمریکا رفقه ی دیگر در تهران کلینیک دایر کند و رهبری را در دستر کند. عفت و تقیه و سسته ی خود گرفتار کرد و با بیرون کشیدن تمام ظاهر یک خاتمی‌طلب تشخیص و شنیدنی ناسمجس بیرون کرد. (چنانکه همین روزها با یکی من گروند.) جرم نیلوفریا اینست که با یکتینا ایستاد به یک صحنه‌ای در افشاده ی خود در گوشه ی ولایت حوضت می‌رود و با یک فدائیکاری خود چند امکانات تنگ مدعی گرفتار می‌کند. این اتهام موم نیلوفری را هم که صغاری یا سلوواک است تا مدرک کافی نیست به این آسانی باور نمی‌کنم. که با یک مگر هیچ صغاری سلوواک مردم می‌دند و عفتی نیست؟

این طرح بطور کامل اجرا خواهد گردید، یعنی تا ده سال دیگر لابد باید بیماران در مراجعه به بخش خصوصی حق العلاج را شخصاً پرداخت نمایند.

زیرا با حدود ۱۲ میلیون ایرانی بیمه شده از ۴۰ میلیون کل جمعیت، که حدود ۹ میلیون آن از بیمه مستقیم استفاده می‌نمایند و هزینه سه میلیون دیگر که بوسیله دفترچه بیمه به بخش خصوصی مراجعه و سروس می‌گیرند تا کتون چه دولت و چه بیمه هیچکدام چه قبل و چه بعد از انقلاب، نتوانسته‌اند هزینه‌ها را بوقوع پرداخت نمایند پس چگونه می‌توانند با این امکانات مالی اندک هزینه ۴۰ میلیون جمعیت را طبق ضوابط از طریق بیمه یا دولت بپردازند حال این فکر پیش می‌آید که اگر این مسائل تا ده سال دیگر حل نمی‌شود چرا از هم اکنون حرفش را از زمین از طریق دیگر بایستی ملت ایران به این مسئله واقف باشد که طب ملی مانند ملی کردن بانکها نیست زیرا در بانک پول است که ملی می‌شود ولی در طب کار است که ملی می‌گردد و اگر ملی کردن کار با سایر مشاغل و مسائل اقتصادی مملکت هماهنگی نداشته باشد نمیتوان مطمئن بود که کار با ارزش واقعی خودش ارائه گردد. نمونه‌های زنده‌ای در این مورد حتی در کشورهای کمونیستی دیده می‌شود. مثال زنده آن کشور مجارستان است که با چینی کمتر از بازه میلیون بست و سه هزار طبیب دارد و تمام این پزشک‌ها در استخدام دولت‌اند منتها دولت برای رضایت ملت که سروس دولت را از نظر روانی کافی نمی‌دانستند به کلیه پزشکان اجازه گذاشتن مطب خصوصی داده است با اینهمه در موارد عینی بسیاری مشاهده شده است که به بیماران اکثراً، بگفته بعد وقت معاینه داده می‌شود.

بعد از مقدمه فرق و استدلال این موضوع که طب ملی و تعیین نرخ و قیمت بطور مجرد از سایر مکانیزم اقتصادی اجتناب چند نضره‌اند بود اینجانب پیشنهاداتی دارم و آنها را هم اکنون طرح می‌کنم تاچه قبول افتد و کدام در نظر آید.

۱- با توجه به فرجه و سنت ملی پزشکی، مردم ما میل دارند پزشک را خود انتخاب کنند و پراشش روند. ۲- بر طبق فرجه ذات انسانی، طبیب مایل است در کارش مستقل و مختار و در نحوه و قیمت بیمارش آزاد باشد و از ابراز سلیقه شخصی و معاینه با مند خویش محروم نیاشد.

۳- شهر نشینان بعد از فراغت از کارهای اداری یا صنعتی یا صنفی، اکثراً عصرها و شب به طبیب مراجعه میکنند.

۴- کار موثر طبیب جهت ویزیت بیمار یا پرداختن به امور پزشکی و درمانی می‌تواند حدود سه ساعت یکسره و اگر انقلابی و شلاق باشد ۴ ساعت یکسره خواهد بود و نه بیشتر. و بعد فاصله محال همین ساعات طبیب نیاز به استراحت و تجدید قوا دارد تا بتواند مجدداً با سر حضور و تمرکز به ۵- کار در قیمت بعد از ظهر را با توجه به سوس ملی و سایر امکانات دیگر می‌تواند (۲-۸) عصر یا (۵-۹) شب یا (۶-۱۰) شب و (۱۱) و حتی (۸-۱۲) شب قرار داد و اصولاً کار پزشکی باید معطوف باشد ۸ تا ۱۰ ساعت داشته و باعث نارضایتی بیماران و خشکی و انلاف وقت پزشک خواهد شد.

۶- اصلاحه اجباری است که تمام کار دولتی و ملی مطبها را تحویل نمایند، زیرا در اغلب این مطبها و بیمارستانهای خصوصی، موایج هنگفتی سرمایه‌های ملی مانند وسائل جراحی و چشم پزشکی و سایر وسائل طبیقت موجود است و عده‌ای پرسنل مانند کتک پرستار و پرستار و ماشین نوس، نظافتی، پاککن مشغول کرده و با دریافت حقوق نسبتاً متوسط و کم خدمات خوبی فرقه میدهند که اگر بنا باشد همین پرسنل در استخدام دولت قرار یابند یا چند برابر حقوق بیشتر و یا کارهای کمتر بکار خواهند برد. پرداختن به این نوع خدمت که مطبها ملی کلینیکهای تخصصی و رفاه‌نویزها همه

ضوابط اتهام انقلابی و هفتادگانه برین اگر سرسری و ناشی از امیال شخصی و به قصد تحریک اعلام شود کم کم عوام چه به سخافت آن پی خواهند برد و زبان آن متوجه مردم و انقلاب مردم ما خواهد شد. آنچه در مورد ما است که آن را که حساب پاک است از محاسبه چه پاک است. ولی قدری تمایل کنیم و به امیدهای سربرازی که گنگام‌وی چندشادست میوه چینی در زوایای تاریخ این سرزمین بی دروینگر جهاد می‌کنند و به ثمرات انقلاب چشم دوخته‌اند. بیاندیشیم - بجای استفاده از روشهای

بررسی طرح طب ملی

بقیه از صفحه اول

به محل خود مستقل باشند و قیمت دوم را به حساب کار ملی برای دولت طبق ضوابط معین ارائه خدمت نمایند زیرا اصولاً در داروخانه‌ها داروهای مورد احتیاج را با کیفیت و هم‌عامل زمان در نظر گرفته شود. بیشتر خدمت پزشکی بصورت کار مزد سالانه نسبی باشد تا حقوق معین ثابت اداری.

۷- طبیب به همان مقدار حقوقی که در شغلت صبح می‌گیرد مثلاً ۸ تا ۱۰ هزار تومان، در شغلت بعد از ظهر نیز او با همین مقدار کار معین ۴ ساعت و ویزیت ۲۵ تا ۳۰ بیمار حقوق شغلت صبح را بگیرد.

۸- چون هیچگونه رابطه پولی بین طبیب و بیمار نیست، بنابراین بایستی بیماران با ارائه کارتی که ویزیت بهداری تصمین نمایند بوسیله پزشکان پذیرفته و معاینه و مدارا شوند.

۹- سر نسخه‌ها چه در مطب ملی یا خصوصی باید بکوتخت یا مارک طب ملی شماره ردیف استاندارد بهادار باشد و داروخانه مجاز است فقط با ارائه اینگونه سر نسخه‌ها دارو در اختیار بیمار قرار دهد.

۱۰- اطباء متخصص در مطبهای ملی شیده فروشان بین ۲۵ تا ۳۰ بیمار و طبیبان عمومی بین ۴۰ تا ۵۰ بیمار را بپذیرند و نه بیشتر با توجه به کمیت و کیفیت عامل زمان.

۱۱- بیمارستانهای خصوصی با پذیرش بستری کردن بیماران، طبق استاندارد دولتی (۴) (نرخ) دولتی را قبول نیند و هر نوع عمل جراحی را با آزمایشهای پراکلینیک و سایر خدمات درمانی طبق ضوابط و نرخ دولتی قبول نمایند.

۱۲- هزینه‌های جاری مطب کلینیک بیمارستان، مانند آب و برق، تلفن، حقوق پرسنل در حد متعارف را دولت بدهد بگذرد مثلاً برای هزینه مطب ماهیانه ۵ هزار تومان و همین مقدار برای بیمارستانها در نظر گرفته شود.

۱۳- اشتغال به امور پزشکی، آن عواید سرشاری را که مردم فکر میکنند به دست نمی‌آورند اگر پزشک و اطیبی مشاهده می‌شوند که در حد یک میهاردر بورژوا معمول اند، مسلم این عواید سرشار مربوط به شغل پزشکی آنها نخواهد بود. این عواید سرشار مربوط است به شرکت در سهام بانکها و بیمه‌ها و بورس و زمین و بنگاه معاملات و ربا و احتکار و تراست بیمارستانی، سهام زراعی و سرمایه‌گذاری انتقالی رایج و محمول زمین.

۱۴- با اعتقاد به اینکه اغلب اطیبی ما یا اینان، با ربحان و ختمگزار مردم اند ممکن است طبیبی هم به باشند که در وقت نسبتاً محدود با فرمولهای خود که همه می‌دانند بیماران را ویزیت نموده یا بعضی جراحی آنجناب انجام دهند و پول بیشتری

تقدی تحلیلی بر پیش نویس قانون اساسی نوشته دکتر ناصر کاتوزیان

فاسد گذشته و ترویج خشونت و انتقادی بر خیزگذاشتن مردم که به پای های عاصی و آزمایش شده برای بالا رفتن از زبان قدرت است؛ می‌توانم و باید راه مشکلتز ولی در شان شرف انقلاب را برگزینم و برای مردم نمونه ی تعلیم عظوفت و بردباری و تفکر و تعقل بنهشیم، تا شاید بتوانیم پروانه های فروریخته ی فساد و استبداد پهلوی، جامعه ای ازاد و فراغ از بندتجد و مستقل و مهربان و صاحب اندیشه و تصمیم بسازیم.

اسلام کاطمیه به نفع خود پرداختت نمایند. ولی اکثر اطبا با کوشش و تقای بی گیر و شانه‌روزی در آسوی در خدمتعارف دارند و حی عده‌ای از اطباء شریف ما درمناشان تکلفی مخارج سنگین زندگی امروزی را ندارد و اغلب مقره‌ند.

۱۵- طبیبانکه حاضر به قبول کار دولتی نباشند برای آنده از بیماران مشمول که اصرار دارند ویزیت سنگین بپردازند می‌توانند ارائه خدمت نمایند منتها سر نسخه دولتی باشد و داروخانه فقط می‌تواند با این نوع سر نسخه به بیمار دارو بدهد و نیز برای آنکه طبیبانکه بطور آزاد کار میکنند چهار تورم نشده اصراف و تذییز نکنند طبق سر نسخه های مصرعی‌شان مالیات تصاصی بپردازند که در آمد سرانه شان از حد معینی زیادتز نشد و با سایر اطباء دولتی و ملی فرقی نباشند.

۱۶- کلیه داروها را دولت توزیع نماید و داروخانه‌ها فقط مطابق نسخه‌های اطبا مجاز به تحویل دارو باشند و مسئولین داروخانه‌ها دروهای مورد احتیاج را با ضوابط معین طبق آمار مصرعی از بنگاههای دارویی و دارو فروشان در یافت نمایند.

۱۷- داروخانه‌ها، بنگاههای دارویی، دارو فروشان محرم لازم نیست به استخدام دولت در آید و با حقوق ثابت کار اداری خشک و بی روح انجام دهد بلکه اینان نیز همانند اطبا می‌توانند از یک کار مزد عادلانه نسبی برخوردار باشند.

۱۸- در بازاری به پیشروی لژی نخواهد داشت. این شبهه که طبیبان در شغلت صبح خوب کار نمیکنند و انطور که باید دوسوزی نمی‌نمایند در این طرح دیگر مورد نضره‌اند داشت زیرا هر دو شغلت کار پزشکی در صبح و عصر یک نوع کار کمی و کیفی چول بندی شده و کاملاً کنترل شده و حیاتی با کار مزدی عادلانه خواهد بود دیگر سبب و علتی نیست که بیماران را در مطب خصوصی و کلینیک دولتی بدو چشم نگاه کنند و بدو طریق معاینه و معالجه نمایند.

۱۹- کلیه اصناف و پزشکیها و خدمات و برنامه ریزی قومی و فرهنگی ماهیانه ۵۰ تا ۱۰۰ تومان جیب به درمانی بپردازند و کارت مخصوص بیمه درمانی دریافت نمایند و افراد و گروه‌های بی درآمد را نیز دولت زیر حمایت خود گیرد و حق بیمه ایشان را با آزماشهای پراکلینیک و سایر خدمات درمانی طبق ضوابط و نرخ دولتی قبول نمایند.

۲۰- هزینه‌های جاری مطب کلینیک بیمارستان، مانند آب و برق، تلفن، حقوق پرسنل در حد متعارف را دولت بدهد بگذرد مثلاً برای هزینه مطب ماهیانه ۵ هزار تومان و همین مقدار برای بیمارستانها در نظر گرفته شود.

۲۱- اشتغال به امور پزشکی، آن عواید سرشاری را که مردم فکر میکنند به دست نمی‌آورند اگر پزشک و اطیبی مشاهده می‌شوند که در حد یک میهاردر بورژوا معمول اند، مسلم این عواید سرشار مربوط به شغل پزشکی آنها نخواهد بود. این عواید سرشار مربوط است به شرکت در سهام بانکها و بیمه‌ها و بورس و زمین و بنگاه معاملات و ربا و احتکار و تراست بیمارستانی، سهام زراعی و سرمایه‌گذاری انتقالی رایج و محمول زمین.

۲۲- با اعتقاد به اینکه اغلب اطیبی ما یا اینان، با ربحان و ختمگزار مردم اند ممکن است طبیبی هم به باشند که در وقت نسبتاً محدود با فرمولهای خود که همه می‌دانند بیماران را ویزیت نموده یا بعضی جراحی آنجناب انجام دهند و پول بیشتری

تقدی تحلیلی بر پیش نویس قانون اساسی نوشته دکتر ناصر کاتوزیان

تقدی تحلیلی بر پیش نویس قانون اساسی نوشته دکتر ناصر کاتوزیان



کلام جلال آل احمد

بقیه از صفحه ۸

مگر می توانی میان چنان بیخبری عظیمی به سی خورت باشی. و فرزند اصل کی؟ فشار جمع میروند. شده است که میان چاهتی و خشت زده، و درگریز از یک چاه، گم کرده باشی؟ بچای وحشت میخوری یا بنگار و بچای گریز سرگردانی، راه و پناه چسبن را. در میان چنان جسمی اصلی بی اختیار می افتاری. و اصلاً دانه گام است؛ و فرقی دو هزار و ده هزار چیست... یعنی ما چراگ و اشتهای موی و با چشم های گرد نشسته، و طنابی بکمر بسته، هر کدام درست یک بویانی تصدیق که از گور برخاسته. و سپاه ما درشت و بلند و ششخص، گف لب آورده و با تمام اطمینان بدن حرکت کنان. و زنی کشش ما را زیر بغل زده بود و همین گم شده ای در ناپاکی، ناله کنان میبرد. و انگار نه انگار که اینها آسمانند و کسی از مستشان بی می آید. و جوانگی لورا و خندان ته میزد و میرفت. انگار ایلی در بازار آشفته ای و پیرمندی هن هن کنان در میماند و تنه می خورد و به پیش رانده میشد. و دیدم که نمی توانم بخش او را زیر پای خلق افکنده بستم. مستش را گرفتم و بر دست انداز میان صحنه نشاند. که ایندگان را از روندگان جدا می کند یک دسته از زنها (۱۰-۱۵ نفری بودند) بر سینه لباس ابرام، پس گردشان نشان گذاشته بودند. نقش رنگی پنهانی گلوزی شده را. و هر یک ابرام دیگری را از کمر گرفته، به خط یک دنبال مطرف میرفتند.

نهایت این بیخبری را در دولتهای صحنی می بینی، که اندکی سر بالا است و باید دور بزی و برگریدی. و یعنی ما هر بار که میرسد چسبی میزند و چرخش، و سلامی بخانه، و از نو... که دیدم نمی توانم. گریه ام گرفت و گریختم. و دیدم چه اشتباه کرده است آن زنده بقیه میهنه ای باسطی که نمانده است تا خود را زیر پای چنین چاهتی بیفکند. یا دست کم خودخواهی خود را... حتی طراف، چنین حالی را نمی انگیزد در طراف بدور خانه، دوش بدوش دیگران یک دست میروند. و بدور یک چیز می گردی. و می گردید یعنی هدلی هست و نظمی. و تو ذره ای از شعاعی هستی بدور مرکزی. پس متصلی. و نه رها شده. و مهمتر اینکه در آنجا مواجعه ای در کار نیست. دوش بدوش دیگرانی. نه رو برو. و بیخبری را تنها در رفتار تند تنه های انسی می بینی. یا از آنچه بزبانشان می آید می شنوی. اما در سعی، میروی و بر می گردی. بهمان سرگردانی که همراهی داشت. هدلی در کار نیست. و درین رفتن و آمدن آنچه بر آسانی می آید در مقابل مقابله مداوم با چشم ما است. یک جایی در حال صحنی یک جفت پای دونه است یا تند رونده، و یک جفت چشم بی دونه. یا از مطرف چشمه. یا از مطرف بند رفته. و اصلاً چشمها، نه چشم بلکه وجدان های برهنه. یا وجدانهای در آستانه چشمخانه ها نشسته و با انتظار فرمان که بگریزند. و مگر می توانی پیش از یک لحظه پابین چشم ما بنگری؟ تا امروز گمان می کردم فقط در چشم خودم است که نمی توان نگریست. اما امروز دیدم که پابین درهای چشم هم نمی توانم... که گریختم فقط پس از دو بار رفتن و آمدن. بر آسانی می بینی که از چه صوری چه بی نمانی را در آن جمع می سازی و این وقتی است که خوش بینی. و تازه فرح کرده ای. و گزنی می بینی که در مقابل چنان بی نمانی چه از صفر هم گذری. همینا کسی بر دریا بی، نه در دریا بی از دم، بل که دره خاشاکی، و در هوا. به سرایت بگویم، دیدم دارم هیروانه می شوم. چنان حوس کرده بودم که سرم را به اولین ستون سیمانی بزنم و بترکانم... مگر گورباشی صحنی کی.

..... (والان روضه روضه داریم - روضه و روضه و روضه. خفته مان کردند. پارو آمد جمع و خانه خود بخارا زاریت کرده. اما همچنان مدام ناله میکند در آرزوی زیارت کربلا... و آفریندها و نوحه خوانهای خودمان کم بودند. امروز دوتا آفریند کربلایی هم پیدا شد. باللهجه عربی، بعد از آن دو نفر خواننده، که پولی جمع کردند و رفتند. زنی آمد لثام بسته و بچه های بپهل، و با چشم و آبروی آهویی. او هم سرودی خواند و پولی جمع کرد و رفت. کلمات سرودش دشوار بود. نتوانستم ضبط کنم. گرچه صورتش از صورتی بهتر بود. مانتا مسته ای هستم درین سنت بیابان که بساط روضه خوانی داریم. وجه شلوغی شده است مجلس. دیگر جای نماییست. باید راه بیفتیم. بروم بگردش عرقات. خواهرم دیشب از راه که رسیدیم ساعتش را کم کرده. و حالا در اورداد با شورش. مدینه هم که بود انگشترش را کم کرده بود. نماندم چرا چلقه شده. دیگر اینکه دروقوفه در عرفات مهمترین درکنه حج است. یعنی از ظهر تا غروب در آن به بیداری و شعور (ذکر - تذکر - تذکر) بسر بردن.... و اما این عرفات، یک بیابان است. جلگه مانند ای. از سه طرف میان کوهها محصور. سر راه طائفه دشمنی مرتفع. حوضچه مانند و خشک تراز اطراف. و در حدودی چمن زار. بخصخص پای کوهها. شرقی مکه است. و کف حوضچه پوشیده است از شن نرمی، شبیه ماسه کنار دریا. باخنده های صدف با چیزی درخشان و برقی زنانه. و خامه ای رنگ. حتی سربلندها ولای سنگ های کوه. دیشب از راه که رسیدیم با دهنکی شروع شد. و امروز خود بر سر مرتفعات برته های شبیه کون دیدم. و بعدم دسته دسته گوسفند و بز در بلندیهای اطراف به چرا بود. علاوه بر ابراشی که وسط بیابانها و با مردم میبکنند. مثل اینکه گوسفندا را لیل از اینکه قربانی کنند میآورده اند پابین چرا. که لیبی به علف تر کرده باشند. (روز پیش - ۸ می - ۸ می - ۸ می) از ترویبه است یعنی روز آب دادن. و اصلاً این به عرفات آمدن جماعت را دراصل نوعی سیزده بدر دیدم.

دیگر نیکه مانند. و این طرف که ما مییم پای کوه است و چادر همه ایرانی ها و شیشه همین سمت ها است - دور هم.

از: غنی در میقات

و به عنوان آخرین تضاد ناشی از غرب زدگی و خطرناک ترین آنها بازم بسیار سر بسته بگویم که مافوق نقطه ای از اتمام قرار گرفته ایم که بیخ شمالی گوشمان انقلابات عظیمی رخ می دهد که ما را با آنها از آنها بی خبر می مانیم و اجماراً نیز نباید هیچ تاریخی از آنها بیخیریم. و اگر هم بیخیریم فقط به صورت ظاهر است برای عقب انداختن واقع - در حالی که گویا - در حدود سی کیلومتری خود آمریکا - از این انقلابات تاریخی می پذیرد و آب ز آب تکلیف نمی خورد شاید هم به این علت است که حصار مرزهای ما بین قدر ضعیف است و دولت های ما بی توجه به حکومت باطنی مذهب (که خود حصار است در داخل حکومت) روز به روز قطران حصار را مذهب با تکیه به غرب زدگی و اسرار در بندگی از غرب بیشتر می کنند و شاید گمان می کنند در برابر چنین خطر هم جراتی تنها راه چاره مانده رهن به سبیل تصعب ها و چیره ها و بی خریها و کینه های قرون وسطایی است. و در حالی که امروزه روز سرنوشت حکومت ها و پرچم ها و مرزهای جهان بر سر می مذاکرات دولت های بزرگ تعیین می شود - دولت های ما اینجا قلعت کرده اند به اینکه فقط پلیمان مرز کشی می باشند. و نیز به همین علت است که دولت های ما در عین کور بودن مذهب و پناه برن به لامذهبی و فرنگی مایی - چون محتاج هرام فریبی اند - اغلب با مذهب و روحانیت کجبلر و مزیز هم می کنند و با محافل مذهبی و شخصیت های لاس

بقیه از صفحه اول از چشم برادر

- نه خبر. این دیگر چاقوی زحمان نیست که پدر زنت به تو هدیه کرده باشد. دخترم از سوین آورده است.

من کلکسیون چاقو دارم. و حدوده تایی از چاقوها را نیز از راه همین دوستم گرد آورده ام. همین آنکه فهمیدم این چاقو را تا زگی هدیه گرفته است. و تا یک دو ماه نمیتوان توقع داشت که آن را ببخشد. تیغه اش را بستم و دادم دستش. و گفتم:

- ندیده ام این نوعش را. قدش را بدان. ولی راستی چند شبیه چاقویی است که پدر زنت به من هدیه کرده است.

هر چقدر هم شبیه باشد، دیگر این را ندیده ام. این هم کار سوین است. اما کار دستی است. و دخترم از ولوزان خریده است به هفتاد فرانک سوین.

و شروع کرد قصه ای گفتن. گفت که روزی با دخترش، در سفری که بدیدار او رفته بوده است، داشته قدم میزد. میرسد به مفازه ای و این چاقو را می بیند. میروند داخل که آن را بفخرند. پول همراهش نبرده. و بعد هم، دوست من، پادش میروند واز صرافت میمانند. اما دختر، بیانش میماند. و همان چاقو را در سفری که به تهران میامد، برای پدر سوغات میآورد.

حالا من مانده ام و فکر آن دوست. نه فکر چاقوش که احتمال میدهم عاقبت جز کلکسیون من نباشد فکر بستگی و علاقه عموقت او به یک شی. علاقه به چاقوی سوغات دخترش که او تمام طول راه شیران تا تهران را صرف کرد تا برایی من از عشق خودش بگوید عشق به یک شی. و فکر میکنم چگونه است که هر کسی حق دارد به چیزی - کسی به ماشینی، یکی به ویلیس، سوئی به قناری یا کبوترش - عشق بورزد. اما تو نمیتوانی یا نباید از هسرت یا برادرت بگویی. چرا که خواهد گفت:



جلال

هندهی اخوان ثالث

از صف ما چه سری رفت و گرامی گهزی

ای دریغا چه بگویم که چه ما بود جلال

ریشه و خون و گل و گوشت رها کن، که تمام

عصب شعله ور و عاصی ما بود جلال

همه تن او رگ غیرت، همه خون خشم و خروش

استخوان قرص تنی پیکره جهاد

تن بهل، کز جنم جان جدا بود جلال

دل ما بود و در آن درد دلیری ضربان

سینه اش خانقه سرو صفا بود جلال

هم زبان دل ما، هم ضربان دل ما

تپش و تابش آتشکده ها بود جلال

هر خط او خطری هر قدمش اقدامی

هر نکه نایره نور و ذکا بود جلال

پیشگامان خطر، گاه خطا نیز کنند

گرچه دانیم که معصوم نیا بود جلال

دم عصمت نزد امام قدم عبرت زد

جای کتمان پی جبران خطا بود جلال

قلمش پیکر بخر پویه که بر لوح سکوت

تازه صد سینه سخن، بلکه صدا بود جلال

چه یلی از صف ما، بی بدلی از کف ما

رفت و دردا که به صدر دردوا بود جلال

گرچه می رفت از اولاد پیمیر بشمار

من بر آنم که از انبیا خدا بود جلال

گرچه در خانه و در بستر خود رفت بخواب

شک ندارم که یکی از شهدا بود جلال

- کان باز کرده ای. میخوانی از فلانی، امامزاده سازی.

- خودت حرفی نداری بزنی.

این توصیه های طعنه آمیز هم که تا زگی ندارد. مگر آن دیراستاره محترم، همان ماههای اول مرگ ننوشت که «اینهاله جلال را دکان امامزاده خواهد کرد» وقتی بزرگوارانی چون آن دیراستار زنده اند - و امید که سالها زنده باشند - که نمیشود از شان امامزاده ساخت؛ خانم دانشور چه خواهد کرد خود دانند. اما من نمیتوانم ذکر جلال را رها کنم. چرا؟

لولا به علت سوالات فراوان و مکرر و تقریباً هر روزی که جوانان هم نسل دختران و پسران من، مطرح می کنند. چه در کلاسهایم، چه در کفراس ها و سخنرانی هایم، چه در نامه ها، چه با تلفن ها؛ و چه حضوری. سوالاتی از این دست:

جلال کی مرده؟ کجا مرده؟ چطور مرده؟ شهید شد؟ مزارش کجاست؟ خکش چه بود و...

برای من که نزدیک سی سال است معلم جوانان بوده ام، می دانم با یک انگ مسطحنی به سوالات جوانان، چیزی حل نمیشود و من فهمیده ام که هر ذهن جوینده

و جوانی، کنجگاری های عالمانه خود را، با همین سوالات سطحی شروع می کند و اگر قرار است هر ذهن جوانی، چون یک نهال، مجال به ثمر نشستن را بیابد باید

تحصل داشت و دید که آن نهال چگونه جوانانه می زند و سپس به دهنچه می نشیند و بعد از آن دشکوفه است تا نهمه برسد. و همین سوالات سطحی جوانان، حکایت از

یک سیر رشد عقلایی است.

ثانیاً به علت آنکه پس از ده سال گذشت از مرگ جلال، تازه فرصت این شده است که حدود هزار صفحه از دستنوشته های چاپ شده جلال را به چاپ بیاورم.

هنوز سه چند هزار صفحه دستنوشته دیگر باقی است. و این در عهد و شیاق اخلاقی دینی من هم هست. درست است که راهنمایی های صائب دارپوش و نظارت های عهد شاسانه سیمین هم عصابی دست من هست. ولی تا این وظیفه و مسئولیت اخلاقی من به انجام نرسد چگونه می توانم بگویم: اخیش، راحت شوم.

کدام شما، تا با یک کار نیمه تمام روبرو هستید، خیانتان آرام گیرد که من دومین نفر باشم؟

برای من، جلال همچنان مطرح است. و می بینم که برای نسل پس از من نیز جلال مطرح است. و من که دلم میخراهد با نسل بعد از خودم در تقاضم باشم، چطور می توانم به سوالات و کنجگاری های او بی اعتنا باشم؟

از من پرسیدند که اگر جلال بود چه میکرد؟ (سوال کنندگان، پنج نفر جوان بودند. به نظرم یکی شان شیفته فدائیان خلق، و همین استنباط آنی - و چه بسا غلط من - سبب شد که به گونه ای چکشی بگویم:

- حصا فدایی نمی شد!

جوانها قهر کردند. و حق داشتند. وقتی من اینقدر کم حوصلگی نشان دادم، حقم بود که قهر کنند. اما برای سه تن از آنان که ماندند و همراه دو تن دیگر رفتند، کمی درد دل کردم، و حرف زدم. و از جلال دو سه تا خاطره نقل کردم. و خیال می کنم، با این مقدمات توانست باشم جوانها را کسب کنم که خوششان پاسخ سوال خود را یافته باشند. برای آنها گفته بودم:

خاطره اول: حدود پانزده بیست سال پیش، زلزله سختی آمد که انگار حدود بیست هزار کشته از حوالی قزوین گرفت. شب حادثه، من و جلال و سیمین مهمان پرویز دارپوش بودیم. خانه دارپوش حوالی دانشگاه بود و فصل تابستان و گرم. و ما در حیاط کوچک و با صفای منزل دارپوش (انگار مال پدرش بود) نشسته بودیم. آخر شب بود و چیزی نمانده بود که صاحب خانه مهمانهایش را از خانه بیرون کند. که در یک لحظه، متوجه شدیم که آب حوض - که لباوب بود - دارد سر ریز می کند و سایه درخت های اطراف، به حرکت چراغ، به حرکت افتاده است. چند دقیقه ای تا زلزله بند آید، خود را آماده کردیم و قبل از اخراج، خدا حافظی!

آنوقت ما من منزل پدر زندگی میکردم. صبح زود جلال تلفن زده بود که برسد همراه او میرود قزوین. و دامادمان جواب مثبت داده بود. و تا جلال از شیران و با ماشینش برسد، حاج آقا جواد دامادمان، یک کامیون وسایل و لوازم کمک به زلزله زدگان را - که اهالی پانچار داده بودند - آماده کرده بود. و ما جزو اولین کمک باران رسیدیم به منطقه زلزله زده «بوتین زهرا». جلال در آن حادثه، اهل قلم نبود. عصبه ای بود که به خاطر نجات زنها و بچه ها در مرهای زیر آوار مانده، بیل بدست گرفته بود.

خاطره دوم: دکتر بقایی وسط راه داشت از مصدق جدا میشد. و ما در آن زمان از زمزه باران بقایی بودیم. هر چه کردیم آن جدایی پیش نیاید. نشد بقایی مصمم بود تنها راه ما، جدایی از حزب زحمتکش بقایی بود و تاسیس «نیروی سوم». در گرما گرم آن بزن بزن ها، فرصت و فرافشی نبود. امروز عصر رستم که به کلوب خیابان اکباتان وارد شویم، باران بقایی را همان ندانند بقایی در حزب کودتا کرده بود. حزب زحمتکش و کلوب خیابان اکباتان و روزنامه مشاهیر را گذاشتیم برای او. و ما آبدیم کنار. در کمتر از دو سه روز کلوب تازه تهیه شد. اما عمارتی بود مخروبه و نزدیک بود منصرف شویم. جلال بود که مخالفت کرد و گفت که وقت نیست. کلوب خرابه را اجاره کردیم. و دو روزه، با جمعی از اعضا، آن را تعمیر و اصلاح کردیم. جلال در آن دو روزه، روشنفکر نبود. یک سر عیله بود تیشه بدست و ماله کشان.

خاطره سوم: محمد درخش، از دوستان فرهنگی ما بود. پس از شهادت خانعلی، وزیر فرهنگ دکتر امینی شد. و فرهنگیان کشور به خاطر شان مانده است که در طول پانجاه و چند سال حکومت سیاه پهلوی ها، تنها وزیر کی از بین معلمان برخاست. محمد درخش بود. مردی مستعد وزارت. اما جوهر و فکری که سازنده دوره درخش وزارت او بود، باری و کمک فکری کسانی امثال زنده یادان خلیل ملکی و جلال بود و گروه همکاران «نیروی سوم». در آن اوقات، جلال مرتب برای درخش کاری کرد. گروهی از یاران و دوستان جوان ترش را جمع کرده بود و در اطلاعی نشاندند و در مرتب به شور و فکر دانه و حتی کار های سیاسی مثل نقل تهیه کردن و شعار تدارک دین... جلال در آن موقع دیگر اهل قلم و روشنفکر نبود. یک اندیکاتور نویسی فرهنگ بود مرتب سرش توی پرده بود. و فرهنگیان کهنسال به خاطر شان مانده است که هیچوقت آدمی به نام جلال آل احمد نه مدیر کشان بود و نه معاون وزارتخانه شان اما بخاطر دارند که درخش آبروی معلم جماعت بود.

جلال اگر بود آن چه می کرد؟

جلال از زمزه نادر نویسنده گانی بود که تنها ایراد گرفتن و انتقاد کردن را نمی شناختند. از آن مردان اهل قلمی بود که می دانست خرابی، تمام کار نیست. ویرانی هدف نیست. خراب کردن و ویران ساختن یک بنای ناهنساب، نخستین گام است. گام یکدیگر سازندگی است. و او چون هیچ ادعایی نداشت که معمار است یا مهندس است یا تکنیکر است یا پرورگر است یا متفکر و طرح دهنده است، بگونه ای گمان در سازندگی شرکت می کرد.

خوارم، سیمین می داند که خانه وقتی مسکونی اش را، جلال خود ساخته است. نه تنها طرح و معماری اش را خود کشیده، حتی بهتران یک عصبه پی کشد. و بهترین یک بنا، دیوار بالا کشیده. و قوس بزرگ ایوان را، خود هلال زده است. و شاهد دیگر قولم، آن گروه از دوستان جلال که بخاری دیواری اطاق پذیرایی شان (شومینه شان) را جلال ساخته است. گمانی مثل ناصر فطوری، مثل دکتر جهانگیر، مثل دکتر توکل، مثل...

شما فکر می کنید اگر جلال بود چه میکرد؟

شمس آل احمد

شمس آل احمد

شمس آل احمد

شمس آل احمد

شمس آل احمد

شمس آل احمد

شمس آل احمد

شمس آل احمد

شمس آل احمد

شمس آل احمد

شمس آل احمد

شمس آل احمد

شمس آل احمد

شمس آل احمد

شمس آل احمد

شمس آل احمد

شمس آل احمد

شمس آل احمد

شمس آل احمد

شمس آل احمد

شمس آل احمد

شمس آل احمد

شمس آل احمد

دادگستری وقوانین عرفی

مقاله ی وارده

علی اکبر یلفانی

الف - سوابق تاریخی
چنانکه میدانیم تا قبل از پیدایش قوانین و محاکم فعلی دادگستری امور راجع بقضا کلاً در اختیار محاکم شرعی بود و آقایان مجتهدان در شهرها و دهات بامور تراجمی مردم در زمینه های گوناگون رسیدگی میکردند. از نحوه رسیدگی این قبیل محاکم اطلاع دقیقی بصورت مجبوره مدون در دست نیست و مطالب ضد و نقیصی در این مورد از لحاظ اصالت رسیدگی ها در خاطره ها باقی است.
با آغاز جنبش نوین فکری در شتون مختلف اجتماعی و در زمینه امر قانون و عدالت خواهی بتدریج مقدمات تاسیس محاکم دادگستری بصورت فعلی بوجود آمد.

تاریخ آغاز جنبش فکری ایران چنانکه مورخین فعلی ما نوشته اند با دوران زندگانی پشروانی چون میرزا فتحعلی آخوندزاده (۱۲۹۵ - ۱۳۳۸ ه. ق.) میرزا ملک خان نظام الدوله (۱۳۳۶ - ۱۳۳۹ ه. ق.) میرزا آقاخان کرمانی (۱۳۱۶ - ۱۳۷۰ ه. ق.) میرزا عبدالرحیم طالب لوف (۱۳۳۹ - ۱۳۵۰ ه. ق.) میرزا یوسف خان مستشار الدوله متوفی سال ۱۳۴۲ و میرزا حسین خان مشیرالدوله بهمنیار اعظم (۱۳۸۸ - ۱۳۳۳ ه. ق.) مصادف است. تا این تاریخ سراسر جامعه ایرانی را برده سیاه ظلمت جهالت پشروانیده بود و تحت تاثیر تعصبیات شدید جاتی برای هیچگونه اندیشه اجتماعی وجود نداشت. و مسئله قانون و دادرسی هنوز در فرهنگ جامعه عنوانی پیدا نکرده بود.

با ظهور این مردان آزاده و دانشمند در جامعه آن روز ایرانی و نشر افکار و عقاید آنها در زمینه های مختلف اجتماعی از جمله در امر قانون و دادرسی کم و بیش روشنائی هائی در آسمان تیره و تاریک زندگی مردم ستمدیده ایران تابین نمود. میرزا ملک خان در روزنامه خود بنام «قانون» در سرمقاله شماره ۲ مورخه غره شعبان ۱۳۰۷ پس از عنوان مطلب باین شرح و مذا خلق ایران را از برای زندگی آفریده است و از برای اینکه طایفه پتراند باسودگی زندگی کند باید لا محاله صاحب یک خانه باشد ایران خانه ما است تا این خانه نظم نداشته باشد بدهی است که آسایش اهل خانه خیال محال خواهد بود...

سپس شرح ناپامانی ها و بی عدالتی ها و محرومیت ها و عقب ماندگی های کشور پرداخته و آنگاه چنین نتیجه گیری میکند «این فغان و ناله عامه ایران و این دریای مدلت که ما همه غرق آن هستیم هیچ سبب و هیچ منشا ندارند مگر اینکه ما خلق ایران هنوز منمن و قدرت قانون را نفهمیده ایم...» همچنین از میرزا فتحعلی

آخوندزاده در صفحه ۱۲۲ کتابیکه درباره اندیشه های وی یوسوله آقای دکتر امنیت تالیف شده این مطلب را در پاسخ به میرزا یوسف خان مستشار الدوله درباره رساله میرزا یوسف خان راجع بقانون اساسی سال ۱۳۸۹ فرانسه میخوانیم «اجرای عدالت و رفع ظلم همان است که ملت باید خودش صاحب بصیرت و صاحب علم شود و سبب اتفاق و یکپارگی را کسب کند به همت خویش بساط مستمرگی را برچیند. پس از آن مطابق ارضاع زمانه قانون وضع نماید و کستوسیبون (Constitution) بنویسد و بر آن عمل کند. در آن صورت ملت زندگی تازه خواهد یافت»

باین طریق جنبش قانون خواهی در کشور ما شروع میشود و بتدریج فکر ایجاد قوانین عرفی قوت میگیرد تا آنجاکه مسئله تفکیک امور شرعی از امور عرفی بیان می آید در کتاب حکومت قانون تالیف دکتر منوچهر کمالی طه در بخش راجع به میرزا حسین خان مشیرالدوله مولف ضمن توجیحات نظر مشیرالدوله در این مورد چنین می نویسد «مسئله ای که در گفتگوهای دیگر میرزا حسین خان دیده میشود گوش سخت دارد تا جاتی که بتواند شرح را از دست داشتن در کارهای کشور داری بویژه دادرسی و دادگستری باز دارد...» این اندیشه ها جریان داشت تا زمان انقلاب مشروطه و تصویب قانون اساسی فرارسید. در این زمان رسمیت امور عرفیه و محاکم عدلیه و تفکیک این امور از امور و محاکم شرعیه کاملاً تثبیت شده با تصویب قانون اساسی و نیز وضع یک سلسله قوانین عادی دیگر روز بروز صلاحیت محاکم عدلیه در امور قضائی جامعه توسعه یافت و بحدس صلاحیت محاکم شرعی بلحاظ تقلیل امور شرعی بطور فوق العاده ای کاهش یافت. در اینجا نباید از ذکر این نکته غافل شد که در این دوران مخصوصاً در زمان حکومت سلسله پهلوی همزمان با تجدید صلاحیت محاکم شرع بتوسعه صلاحیت محاکم نظامی نیز

اقدام میشد چنانکه رسیدگی جرائم سیاسی که از اهم امور عرفی جامعه محسوب است تماماً در صلاحیت محاکم نظامی قرار داده شد و محاکم دادگستری از رسیدگی باین امور منع میشدند.
ب- علل توسعه محاکم عرفی - هر چند مطابق آنچه که آقای دکتر صاضی استاد دانشگاه در جلد اول کتاب «حقوق اصحاح» نگاهشاند «فقه اسلامی ما سالها در افغان و روحیات مردم جای گرفته جزئی از انتظارات و طبیعت اجتماعی آنها شده است...» برای دهفاینکه سالها مشکلات خود را باملاهی ده که او را از نزدیک میشناخت و نسبت بار اعتماد و اطمینان کامل داشت مطرح میکرد و لغاوتش را بعنوان یک حکم عادلانه می پذیرفت بسیار مشکل و رنج آور است که در مقابل دستگاه بزرگ و ناشناخته که دادرسان و بازپرسیان نسبت به خصوصیات و کار و زندگی او بی اطلاع و معمولاً بی علاقه هستند قرار گیرد و بتواند احساس اضطراب و ترزلی را که بعلت این عوامل و عامل بسیار مهم دیگر یعنی عدم آشنائی با اصول و مقررات و زبان قانون در او بوجود می آید با آسانی تحمل کند

مذاکلات قوانین و محاکم عرفی روز بروز توسعه بیشتری یافت و وسیله حل و فصل کلیه دعاوی مردم گردید صاحب نظر حقوقی علی عمده توسعه محاکم عرفی را امور ذیل دانسته اند.
۱- پیچیدگی مسئله قضایی و دشواری استنباط احکام از آنها - بدین توضیح که با گذشت ۱۴ قانون از تاریخ فقه اسلامی بررسی کلیه متون قضایی و استنباط احکام گوناگون از آنها مستلزم ماسارت طولانی و علم و اطلاع کافی در این امور بود و حال آنکه وجود این قبیل قضا در روز بروز کمتر میشد و کار بجای کشیده شدیرده که کار بررسی مسائل قضایی بدست اشخاصی افتاده بود که اطلاعات کافی از احکام الهی نداشتند.

۲- توسعه احتیاجات عمومی و بسط دامنه روابط اجتماعی - یکی دیگر از علل توسعه قوانین عرفی و ایجاد محاکم عرفی توسعه احتیاجات حقوقی جامعه و بسط دامنه اینگونه روابط است. از جمله اموری که در این زمان دامنه وسیعی پیدا کرده انواع و اقسام شرکتهای تجاری بود که رفع احتیاجات حقوقی آنها با آنچه در کتب فقهی بیان شده بود کافی نبود از این جهت در سال ۱۳۱۱ قانون تجارت شامل ۶۰۰ ماده وضع و تصویب گردید. در مورد نکاح نیز اجرای احکام فقهی به تنهایی مشکلاتی را به وجود می آورد که قانونگذار ناگزیر شد با وضع قوانین عرفی از لحاظ تعیین حداقل سن طرفین عقد ازدواج و یا لزوم به ثبت رسانیدن آن موضوع را از لحاظ اوضاع و احوال اجتماعی تعدیل نماید. و بهمین ترتیب در سایر شئون اجتماعی بناگزیر قوانین عرفی بوجود آمد. ناگفته نماند که کار انتقال امور تراجمی مردم از محاکم شرعی به محاکم عرفی باستانی انجام نشده و در این مورد بین طرفداران محاکم شرع و متجددین آن زمان کشمکشهای واقع شده که اظهارات مرحوم محمد علی فروغی تا حدودی به روشن نمودن این موضوع کمک میکند.

اظهارات ایشان که ضمن خطابه ای در دانشکده حقوق ایراد شده و در کتاب فوق الذکر آقای دکتر صاضی و نیز جلد اول کتاب حقوق مدنی آقای دکتر شایگان منعکس میباشد بشرح زیر است.
«حکومت واقعی را علمای دین حق خود می دانستند و نمیخواستند از دست بدهند در صورتیکه هر روز در حکومت خورشان احکام ناسخ و منسوخ صادر میکردند و اگر عدلیه صحیح درست میشد یا حکومت با دست آنها بیرون میرفت بامجبور میشدند با قید نظامات و اصولی حکومت کنند آنهم منافی با صرفه و مصالح آنها بود...»
بناهن این بود که با وجود قانون شرع قانون دیگر محل احتیاج و جایز هم نیست و

صلاحیت محاکم شرع بتدریج محدود شد. تا آنجا که در حال حاضر جز در یکی دو مورد آنهم نظیر دعوی رسیدگی حاصل نکاح و طلاق صلاحیت رسیدگی بامور دیگری را ندارند.

د - بازگشت بشرع ازموهبه با پیروزی قیام بهمن ماه ۵۷ اینهایکه عقیده دارند این قیام تنها یک قیام اسلامی است و سابقه طولانی مبارزه قشرهای دیگر مردم و مسلمانان آزاده و روشنفکر رانفی و کتمان مینمایند بار دیگر موضوع قوانین و محاکم شرع را مطرح ساخته اند. ظاهراً تصمیم براین است که با تضعیف عوامل انسانی و قانونی دادگستری تغییراتی در جهت توسعه محاکم و قوانین شرعی بوجود آورند. چنانکه اصل ۱۸ قانون اساسی اینده در طرح تطبیسی چنین پیشنهاد نموده اند «اعمال قوه قضائیه بوسیله دادگاههای دادگستری است که باید طبق موازین اسلام تشکیل شود و رسیدگی بدعاوی و حل و فصل آنها و حفظ حقوق عمومی و اجرای عدالت اسلامی بپرده در اینک طرح

شرعی نمون محاکم تا چه اندازه در عمل موفقیت آمیز خواهد بود چیزی است که آینده بان پاسخ خواهد داد ولی با تعارض و تناقضی که در همان اصل پیشنهادی قانون اساسی ملاحظه میشود از همین حالا می توان پیش بینی نمود که انجام این کار مواجبه با اشکالات فراوانی است. زیرا بطوریکه در سابقه تاریخی پیدایش محاکم دادگستری شرح داده شد این محاکم در نتیجه توسعه جنبش فکری نوین جامعه که براساس تفکر علمی و فلسفی بوده بوجود آمده اند و از این جهت قوانین جاری در آنها هم لامحاله باستانی قوانین عرفی باشد. در حالیکه در اصل پیشنهادی از یک طرف اصل وجود محاکم دادگستری پذیرفته شده و از طرف دیگر تشکیل آنها موافق موازین اسلامی اعلام گردیده که چون تشکیل محاکم دادگستری با موازین اسلامی غیر قابل تصور است و تعارض و تناقض در اصل پیشنهادی آشکاراست.

آنهانیکه برای پیروزی مردم ایران در بهمن ماه ۵۷ کوشیده بودند چنین انتظار داشتند که سازمان قضائی با نظر جامعه قضائی کشور از طریق شورای نمایندگان واقعی آنها بر طبق مصالح عالیله ملت ایران ضمن ملحوظ داشتن کلیه معتقدات مذهبی و معنوی جامعه و نیز تجربیات و دست آوردهای گرانبهای گذشته باز سازی شود و لکن جنبش فرجینی برای این نیک اندیشان جامعه قضائی بحال بوجود نیامده و ما اینک شاهد آن هستیم که ملت رنجدیده ایران باستانی بار دیگر تحمل مصائب آزمایشی را بنماید که حدود یگرن پیش آزا بقیست قربانی چانهای غریزی آزموده است.

مورد وجوه دارد و این میرساند که دادگاه حتی در مورد احوال شخصی مقتول تحقیق نموده است.
دلایل و شواهد بسیار دیگری موجود است که شرح و توضیح آن در این مختصر نمی گنجد و در صورت لزوم در موقع تحقیق و دادرسی و استماع شکایت مفصلاً توضیح داده خواهد شد.
بنابراین باستاند مطالب مشروحه فوق اینجانب مهوش حدیدی همسر آفرینش مهدویان ضمن اعلام مجبور بودن و کتب حکم مدارک و مستندات دادگاه انقلاب کرمانشاه بصداقی آیه شریفه (یا ایها الذین آمنوا اکتب علیکم القصاص فی القتل) ای کسانیکه ایمان آورده اید تلاقی کشته شده ها بر شما واجب است) از طرف خود و در فرزند فرسالم بر علیه آقایان غصتی رازی زاده حاکم شرع کرمانشاه - قضات صادر کننده حکم تیرباران آفرینش مهدویان - منوچهر حسینی عامل اصلی تحریک مردم و پاسداران برای دستگیری همسر - دامستان دادگاه انقلاب کرمانشاه - کلیه شهرو و اشخاصی که شهادت کذب و افعال آنها موثر در صدور حکم اعدام بوده اعلام مرم و شکایت نموده و تقاضای دادرخواهی و تعقیب اشخاص فوق الذکر را دارم.

- از طرف خود و فرزندان شهید آفرینش مهدویان - آرش و نیما - در انتظار اجرای عدالت و تعقیب خاطیان
مهوش مهدویان (حدیدی)
گیرندگان رونوشت
۱- ریاست دبیران عالی کشور
۲- دادستان گل کشور
۳- ریاست دادگاه کلای دادگستری
۴- جمعیت حقوقدانان
۵- جمعیت حقوق بشر
۶- آیت الله طالقانی
۷- روزنامه های اطلاعات و بمباد

برای تصرف و تخلیه محل سازمان جوانان دمکرات که مؤمن به انقلاب و جمهوری اسلامی میباشد به این محل حمله برده و ضمن تخریب و حمل وسایل موجود در آن قصد آتش زدن مغازه ها را مینمایند و مالک پاساژ منوچهر حسینی از فرصت استفاده نموده ضمن اینکه ملک خود را از آتش زدن نجات میدهد بنا بدلیل فوق عدالت خود را متوجه همسر نموده و وی را مسئول سازمان جوانان دمکرات (که هیچگونه وابستگی به حزب دمکرات کرمانشاه ندارد) معرفی نموده و تشابه اسمی این دو سازمان باعث میشود که مردم و پاسداران تحریک شده و بر علیه همسر من بشورند و شعار دهند و پس از آن پاسداران با راهنمایی منوچهر حسینی به محل سکونت ما مراجعه و شوهر را دستگیر نموده و دادگاه انقلاب اسلامی کرمانشاه نیز بدون تطبیق و رسیدگی کامل اشتباه مردم و پاسداران را در مورد تشابه اسمی تکرار و حکم اعدام همسر را صادر میکند.

ک شوهر اینجانب قبل از تصرف شهر پاره دستگیر و تیرباران شد و با توجه به اینکه در ساعت ۲ بامداد روز ۵۸/۵/۷۸ قوای انتظامی و پاسداران هنوز به نزدیکیهای پاره هم نرسیده بود و کلیه راههای ارتباطی اعم از تلفن و تلگراف و غیره نیز طبق اعلام جرایم و رادیو از خیلی قبل از آن قطع شده بود بنابراین بدون حصول به منطقه و امکان رسیدگی و تحقیق کامل چگونه میتوان فرقی را بدلیل داشتن ارتباط با اغتشاشات آن منطقه محکوم و تیرباران نمود.
۷- دلیل دیگری که ثابت میکند حکم دادگاه بدون تحقیق و داشتن مدارک کافی صادر گردیده این است که چند آن شهید را بعنوان یک دهر به سرحدخانه پزشکی قانونی کرمانشاه تحویل داده اند و شهرویی در این

شکایت یک همسر داغدیده کرمانشاهی

من قتل نفسا کم قتل الناس جمیعا
هرکسی نفسی را مقتول کند مانند اینست که تمام مردم را کشته باشد
قران کریم

اسلامی و اوامر امام خمینی اعلام نموده و نیز با شرکت در انتخابات مجلسی خورگان به افراد مؤمن به انقلاب رای داده و در راهبیمانی های روز وحدت و روز قدس شرکت فعالانه داشته که شهرد آن آماده شهادتند.
۲- همسر بحکایت سوابق موجود در سازمان منطقه ای بهداری و بهزیستی استان کرمانشاهان (واحد مدیریت بهداشت محیط) و دفتر حضور و غیاب و گواهی همکارانش در روزهای اخیر و قبل از آنهم مرتباً سرختم حاضر بوده و از کرمانشاه خارج نشده است و چون یکی از مستندات صدور حکم دادگاه حضور وی در داخل مهاجرت پاره و ارتباط و رهبری آنها اعلام شده این سوال پیش میاید چگونه ممکنشده شخصی در آن واحد در دو محل باشد.
۳- در روزنامه کیهان مورخ ۵۸/۵/۷۹ آقای علی رازی زاده حاکم شرع کرمانشاه وی را یکی از رهبران حزب

معرفی ورشته زندگیش ناچوانمرانه ازهم گسیخت و پارگران این اتهام ناچوانمرانه احتراماً بااستحضار میرساند مسرانجانب و پدروفرزند ۷ و ۱/۵ ساله آفرینش مهدویان فرزند عبدالقاسوس درحدبازظهر روز ۵۸/۵/۷۷ درمحصل سکونی مادرشهر کرمانشاه بدون ارائه حکم بدادداشت و با دستور دامستانی انقلاب نستگیر و طبق مندرجات روزنامه های کیهان و اطلاعات مورخ ۵۸/۵/۷۸ و خبرپخش شده ازسرویس خبری صدای جمهوری اسلامی ایران درساعت ۷ بامداد روز ۵۸/۵/۷۸ بزوجهامچین شهرپاره معرفی وقلعدهاد گردید و به حکم دادگاه انقلاب اسلامی کرمانشاه به اعدام محکوم و حکم صادره درساعت ۲ بامداد روز ۵۸/۵/۷۸ بمرحه اجراء درآمده است نظربه اینکه حکم صادره ازدادگاه مذکور هیچگونه مستندی نداشت و بر خلاف کلیه موازین شرعی و عرفی بوده و باعث تنگ حیثیت وقتل بیگناهی گردید و رضائده ای را ازهم پاشیده است و بصداقی آیه شریفه (ومن قتل مظالمنا فقد جتنا لولیه سلطانا فرکسی به ستم کشته شود مایرای ولی اوقتی مطالبه قرائ دادیم) و ازاینجهت کتب میدانی و ایمان دارم که همسر ازافراد مؤمن به انقلاب اسلامی ایران بوده و نه تنها من بلکه تمام کسانیکه وی را میشناختند و باخط نوری و شخصیت وی آشنا بوده اند منجند خاطره آفرینش مهدویان را بعنوان یکی ازتذمها هزار شهیدزاده انقلاب گرایی داشته و به آن احترام خواهیم گذاشت هرچند که این فرموسن به انقلاب دواش اشتباه و یا ضد درسیدگی عجیبه دادگاه انقلاب کرمانشاه و قضای برآشفته منطقه صرفاً باعث اینکه شاید تیرباران چند نفرخواتنه درپارگرواندن آرامش به منطقه کمک کند با تبلیغات بسیار بعنوان یک فرسیدانقلاب ومهاجم وجزورهران فرقه دمکرات وتشنهات پاره

جناب آقای دکتر علی اصغر حاج سیدجوادى احتراماً بااستحضار میرساند مسرانجانب و پدروفرزند ۷ و ۱/۵ ساله آفرینش مهدویان فرزند عبدالقاسوس درحدبازظهر روز ۵۸/۵/۷۷ درمحصل سکونی مادرشهر کرمانشاه بدون ارائه حکم بدادداشت و با دستور دامستانی انقلاب نستگیر و طبق مندرجات روزنامه های کیهان و اطلاعات مورخ ۵۸/۵/۷۸ و خبرپخش شده ازسرویس خبری صدای جمهوری اسلامی ایران درساعت ۷ بامداد روز ۵۸/۵/۷۸ بزوجهامچین شهرپاره معرفی وقلعدهاد گردید و به حکم دادگاه انقلاب اسلامی کرمانشاه به اعدام محکوم و حکم صادره درساعت ۲ بامداد روز ۵۸/۵/۷۸ بمرحه اجراء درآمده است نظربه اینکه حکم صادره ازدادگاه مذکور هیچگونه مستندی نداشت و بر خلاف کلیه موازین شرعی و عرفی بوده و باعث تنگ حیثیت وقتل بیگناهی گردید و رضائده ای را ازهم پاشیده است و بصداقی آیه شریفه (ومن قتل مظالمنا فقد جتنا لولیه سلطانا فرکسی به ستم کشته شود مایرای ولی اوقتی مطالبه قرائ دادیم) و ازاینجهت کتب میدانی و ایمان دارم که همسر ازافراد مؤمن به انقلاب اسلامی ایران بوده و نه تنها من بلکه تمام کسانیکه وی را میشناختند و باخط نوری و شخصیت وی آشنا بوده اند منجند خاطره آفرینش مهدویان را بعنوان یکی ازتذمها هزار شهیدزاده انقلاب گرایی داشته و به آن احترام خواهیم گذاشت هرچند که این فرموسن به انقلاب دواش اشتباه و یا ضد درسیدگی عجیبه دادگاه انقلاب کرمانشاه و قضای برآشفته منطقه صرفاً باعث اینکه شاید تیرباران چند نفرخواتنه درپارگرواندن آرامش به منطقه کمک کند با تبلیغات بسیار بعنوان یک فرسیدانقلاب ومهاجم وجزورهران فرقه دمکرات وتشنهات پاره

وحدت کلمه

لطف و صداقت سروران و برادران من در جنبش که در عین ناباوری من تراوشات مغز یک سرسبز را بحروف سرب سپردند از سویی و اعتقاد راسخ من به نص صرح قرآن «کلکم راع و کلکم مسئول» از طرف دیگر مرا وادار کرد که در عین آگاهی از امکانات محدود نشریه جنبش این مطلب را بنویسم.

باعتماد من بزرگترین و برنده ترین شعاری که از اول انقلاب تا امروز بعنوان اصل وحدت انتخاب شده و هر روز بطریقی فقط در کلام مطرح میشود و انقلاب اسلامی ایران انقلابی فراگیر بوده و هست و هیچ قشر و طبقه ای حق انحصار آن را با خود نداشته به بزرگترین عامل تفرقه در حال حاضر تبدیل گشته و متأسفانه هنوز هم سعی میشود که این گره موفقیت در مرحله اول که حالا دیگر به مدل چرکینی بدل شده باقی بماند و از نیشتر زدن آن بمنظور بهبودی نه کشتن مریش خودداری شود و در حالی که سه نفر که هر سه هم ادعای طبابت دارند برپایین مریش حاضرند حکیم باشی روحانیت قشری، قصاب و سلاخ و تحصیلکرده های، متعدد و وابسته و جراحان حلق و گلو تفرقه کننده در سه بی ربط عمل میکنند اولی میخواهد چوک را باورد خشک کند. دومی ساطور در دست قصد حمله به بیمار را دارد و سومی که سخت نگران حیات بیمار است و حسنا از عکس العمل آن دوتای دیگر وحشت دارد فقط جهت بتأخیر انداختن مرگ بیمار دارو و مسکن تجویز میکند و کسانی که صاحب این بیمار هستند «کار رهبری» و آنهایی که حیثشان وابسته به حیات بیمار است «توده» فقط نظارت میکنند و شیون بخاطر رضامت حال مریش. بهیارت دیگر گروهی که از منتهاالیه راست افراطی حرکت میکند با ذبح اسلامی تاریخ و فرهنگ ایران و حتی نام آن، بکوشش و داریوش ایراد میگیرند که چرا در ۲۵۰۰ سال پیش در ایران جمهوری انهم از نوع اسلامی اعلان نگردانند!! و مصدق کبیر را باین علت که از شکم مادر ضد سلطنت و ضد شاهزاده شده مرعی ضعیف الض و ساز شکار قلنداده میکنند!! و پشت نام اقتضارات تاریخ ایران یعنی مرزای شیرازی ها، طباطبائی ها، مدرس ها و خینی ها، به کل روشنفکران دهان کبکی میکنند که این مایم طابوس علین شده و مثال این دسته باهمی میماند که در شرایطی مستأصل پرولی از رفیقای قرض بکند و براثر گردش روزگار بکفجه هم بیول و هم بزور برسد و بیکاره با تکیه برزوروش و پولش نه تنها قرض پول را که از پرداخت اصل آن نیز اباکند و حتی شناسائی آن دو دست طلبکار را نیز مورد تردید قرار دهد و گروه دوم با تشستن در برج عاج ساخته شده در فرنگ یک قرن پیش کلیه ارزشها و نهادهای جامعه روشنان را باسئزاه میگردند و بسان آن عتقوتی که تارهای تنیده شده توسط خویش باعث مرگش میشود عوضی تجدید نظر در نحوه تفکر خود و جستجوی علل ناگامی در راه رسیدن بقدرت شروع به پارس کردن میکنند تا با ایجاد میاهو از لید افکار مایخیولخالی میوم آورد در این رابطه رها گشته و بتوانند هم بیاساید و متأسفانه آنچه که در این میان قربانی میشود اسلام است و ایران است و صاحبان اصلی آن یعنی توده.

بگذارید بیکار برای همیشه این مدل چرکین اشاره شده چرامی شود و جامعه از شر آن خلاص گردد و حالا که جراحان حلق از چرامی بیمار وحشت دارند و فقط از روی حس نیت تلاش در بهبود آن بوسله دارو میکنند شاید با دیدن چاقوی چرامی بدست من ناشی که خود همسری از اعضاء بیمارم به شدت دردم پی برند و دست بیکار شوند.

برای شروع دو اصل زیر را منما قرار میدهم.

- ۱- انقلاب اسلامی ایران انقلابی بود بیشتر شهری نه الزاماً «کارگری» و کمتر روستایی نه الزاماً «مذهبی».
- ۲- در مراجعه بتاریخ تاریخ نویسا را بشناسیم نه وقایع نگار را.

با اعتماد به اصل اول که تا چندی قبل باقیات مورد تأیید بوده «اگر یاد نوزیده باشد جهت دگرگونی آنه باین نتیجه قطعی میرسیم که هر کسی اهما کند روحانیت بطور اعم به تهنائی پرچمدار این انقلاب

برده سخت به خطا رفته چون پایگاه روحانیت سنتی بدلائل کاملاً آشکار در روستا بسیار قویتر از شهر بوده و هست. و وقتی خوب دقت کنیم که جرقه های اولیه انقلاب از قم و تبریز و تهران و اصفهان و مشهد و کرمان و غیره سرزده ضمن اینکه باور ما استحکام می بخشد یک موضوع دیگر را نیز عیان میکند و آن وجود دانشگاه در شهرهای پیشتاز انقلاب میباشد و در این بین قم ضمن اینکه دارای دانشگاه علوم دینی است یک استثنا دیگر هم دارد که اگر موردی پیش آمد اشاره خواهد شد. موضوع دوم در رابطه با اصل اول اینکه گروه برج عاج نشین هم قند توی دلت آب نشود چون نفی مسئله ای موجب اثبات مورد دومی حسنا نمیشود و اگر نقش اولی انهم فقط در شروع نهفت نفی میشود نقش دومی در کل نهفت مورد تردید جدی من است و اگر متصف باشم و نقش آنها را بکل نفی نکنم جهت احتراز از خطای احتمالی است.

و اما در رابطه با اصل دوم باین نتیجه قطعی میرسیم که روحانیت مترقی هم هیچوقت خود به تهنائی شروع کننده، ادامه دهنده و پایان برنده هیچ نهفتی نبوده، درست است که همیشه بخاطر بافت فرهنگی جامعه و نفوذ دین اسلام در توده ها رهبری در دست این طبقه قرار گرفته، ولی بغیر از یک مورد که مربوط بانقلاب اسلامی ایران میشود و رهبر آن امام خمینی «بدون ایجاد هیچ حتی برای طبقه روحانی» در بقیه موارد «حتی مورد اخیر» اول توده ها انگیزه شده سپس روشنفکران و تهمد چرولانینک روشنفکر است و من، روشنفکر مزدور، بی تهمد و وابسته، نه میثاسم و نه قبول دارم بپندگویی توده شده اند و آنکه علمای دین رهبری را بدست گرفته اند.

بخش اول از کودتای تنگین ۳۷ تا سال ۲۲ بعد از کودتای ۲۸ مرداد و سقوط دولت دکتر مصدق که رحمت بیکران خدا نثار او باد در حالی که روشنفکران و آزادیخواهان سخت مورد ذمیت و آزار بودند و اوج خضرت شیطان مستگاه متوجه باران مصدق بود، دانشگاه تهران که تنها دانشگاه معتبر آنزمان ایران بود در ۱۶ آفر سه شهید تقدیم مداوم مبارزه کرد و به نسل بعدی دانشگاه پیام فرستاد که تا دانشگاه بهتزان مستحکمترین سنگر آزادی و ما در اکثریت قریب باتفاق جنبش های رهایی بخش معاصر پا برجا هست مبارزه ادامه دارد و این اولین پیام دانشگاه بنوده نیز بود که تاامید نشود.

این مبارزه کماکان با شدت و ضعف نسبت بمقاطع مختلف زمانی تا سال ۳۹ ادامه داشت و بقایای نهفت مقلومت ملی چه در داخل و چه در خارج از کشور با شجاعت و سرخشی تمام مبارزه را ادامه میدادند و اگر بصورت مشکل نظامی سیاسی اجازه نمیداد ولی بصورت انفرمای دانشجویان را تفضیه میکردند و گوره مبارزه را داغ نگمیداشتند و در این بین مجبورم مخصوصاً از آیت الله طالقانی، مهندس بازرگان، دکتر حسینی و باران جوانشان که به ایدئولوژی اسلامی هم مسلح بودند بانی کرده باشم. از سال ۱۳۳۹ تا ۲۱ که حزب دمکرات در امریکا روی کار آمده بود و همین بازبهای کلتر توره کدی بازی میشد باعث گسترش نسبی مبارزات بود و همه از کم و کیف آن آگاهند این دوره بسیار کوتاه بدلیل آماده نبودن توده از سویی و اشتباهاتی که جبهه های از مبارزان مرتکب شدند از طرف دیگر منتج به نتیجه مطلوب نگشت و آخرالامر منجر به شادگاری ارباب فرموده انقلاب سفید!! شد و یکی از تاریکترین صفحات تاریخ ایران گشوده شد در این میان ایر مرد تاریخ ایران امام خمینی تنها و یکنه همه بتدعای محافظه کاری را درید و در مقابل غول دستگاه حاکمه قیام کرد ولی بدلیل قدرت شیطانیت دستگاه و آماده نبودن توده و سکت روشنفکران تبه بدلیل باور اصلاحات شاه بلکه بدلیل نوبن زمینه لازم در توده نهفت. شکست خورد و امام مجبور بترک موطن خود شد.

بخش دوم از ۱۵ خرداد ۲۲ الی سال ۱۳۵۶. یکی دو سال بعد از باصلاحات اصلاحات شاه روشنفکران که لزول این اصلاحات را باور نداشتند هالسن تدریجی توده از قلابی بودن وعده های شاه شروع

بفعلایت کردند و در این راه دو شامل نقش کاملاً تعیین کننده ای درمنشی فکری روشنفکران «دگرگونی مثبت» بازی کرد. یکی حرکت امام خمینی و واقعه ۱۵ خرداد و یکی اوج تکامل اندیشه متفکرانی چون جلال آل احمد و ظهور برتلاو دکتر شریعتی «تمام عشقم و زندگیم نثار او باد» که بعد از چهار سال سرازه و تحصیل، بسپهن بازگشته و چراغ هدایت جامعه روشنفکری را با خود همراه آورده بود.

همین عامل باعث شد که تفاهم دین و روشنفکر از سویی و تفاهم روشنفکر و توده به تعبت از آن از سوی دیگر هر روز بیشتر و بیشتر گردد.

در رابطه با این تحولات توده های روشنفکر «دانشجویان و فارغ التحصیلان جوانه راه های فهری برای مبارزه پیش گرفتند و بهارزه مسلحانه دست یازیدند و زیباترین شهرهای انقلابی و اسلامی را با رگبار مسلسل هایشان سرودند و قصه حسن و محبوبه را تقدیم ادبیات اسلامی و انقلابی ایران کردند. و نتیجه اینکه از سال ۲۲ تا ۲۶ باز این دانشگاه بود و توده های روشنفکر که مداومت انقلاب را با نثار خون خود پاسداری کردند.

بخش سوم از سال ۵۶ تا پیروزی مرحله اول انقلاب در سال ۱۳۵۷.

در این بخش ۵ عامل را منما قرار میدهم و به تحلیل می پردازیم این پنج عامل بترتیب تقدم ورود به صحنه نه حصا اهمیت آنها شرح زیر است:

- ۱- فقر مادی و معنوی اکثریت توده مردم ولس این واقعیت که نه تنها برنامه راهی نتوانست کوچکترین رفاهی بتوده بدهد بلکه از نظر ارزش های فرهنگی، اسلحی و انسانی نیز هر روز بیش از پیش توده مورد هجوم و تحقیر قرار گرفت.
- ۲- احیاء فرهنگ انقلابی اسلام با حرکت قاطع امام خمینی و به رهبری دکتر شریعتی و یارانش از طریق حسینه ارشاد و دیگر مجمع و این موضوع بیشتر از این نظر حائز اهمیت بود که متنازرتین طبقه جامعه را از نظر علمی، مورد آموزش و ارشاد قرار میداد.
- ۳- شروع زمامداری کارتر در امریکا و بازبهای حقوق بشری وی و ایجاد فضای باز سیاسی بدستور ارباب.
- ۴- روی کار آمدن کابینه آموزگار جهت مهارتورم حاصله از شعار مصدق برای مصرعه و مستولی شدن رکود اقتصادی بکشور.

دو بالاخره که شاید مهمترین هم بود چاپ آن مقاله کذائی دربار وساواک بیباشرت داریوش صامین در مطبوعات بر علیه امام خمینی.

در رابطه با دو عامل اول یعنی فقر مادی و فرهنگی توده و باروری فرهنگ انقلابی اسلام در رهبران توده یعنی توده روشنفکر نارهایی هر روز بیش از پیش رخ مینمود و مستگاه، با مجهزتر کردن عوامل سرکوبگر و ایجاد ارگانهای شیطانیت تر مثل گارد دانشگاه روشنفکران و توده را بخشی مهار میگرد و از یروز نارهایی از عقب سطح جلوگیری مینمود و مردم تحت این فشار ایلیسی خویش را لتک لتگان تادمه ۵۰ کسید در اوایل این دهه مسئله قیمت نفت پیش آمد و بیکاره هیبت حاکمه به درآمد نجومی از ثروت نفت رسید و هویدی ملهون بدستور ارباب و اونیز بدستور ارباب اصلی حسن افزون بقدرت نیروهای سرکوبگر با تزریق هرچه بیشتر پول به بازار، رواج هرچه بیشتر موهامضفر، دایر کردن عشرت گده ها و تفریحات شیطانیت، باج دادن به قسمتی از جامعه مثل مقاطعه کارهای آنچنانی، سرمایه دارها، دلال ها انتقار جمله را بتأخیر انداخت و نیروهای جوان را به لاابالی گری وی یقی قید کند.

در اوایل سال ۵۶ بیکاره دو عامل بازدارنده یعنی اختناق مطلق و مصرف برای مصرف هر دو بیکاره سست شدند یکی به توصیه ارباب کارتر در رابطه با ایجاد فضای باز سیاسی!! و دیگری بارکود اقتصادی ناشی از سیاست اقتصادی دولت آموزگار و دانشگاه بهتزان حساس ترین و معتبرترین مجمع هدشاه و آزادبخواه روی شم تیز خود این موضوع را احسان کرد و شروع به گسترش مبارزات خود نمود از طرفی توده که تا آن موقع پراسته نمیکرد حتی موقع عبور از جلو دانشگاهها بسپله های آن نیز نگاه کند. نیم نگاهی باین سنگر

ازادی خواهی کرد دانشگاه که نیمه فاست اینبار نیز مثل سال های ۳۹ تا ۴۲ فرصت را از دست بدهد بنگر این افتاد که توده ها را سازمان بدهد و چون در خارج از محیط دانشگاه، وحشی داخل آن هنرز هیچ مکان رجزب و جسمیتی که مشککش را حل کند پیدا نمیکرد خیلی با حساب و کتاب جلو میرفت تا امکانات فراهم گردد در این وضعیت فرعون طرق وعده قران بدست خود گورخورد را کد و با چاپ مقاله کذائی ضمن دامن زدن باتش خشم توده یکی دیگر از دشمنان سر سخت خود یعنی روشنفکران روحانی را از مخفی گاههایی که بطور مستمر از سال ۲۲ در ارتباط با امام درحال مبارزه بودند به صحنه فراخواند و بنا وارد شدن روحانیت بصحنه ماموریت اصلی موسی علیه فرعون آغاز شد.

دانشگاه برای بسیج توده احتیاج بمکان داشت، و تنها امکان موجود یعنی مساجد در اختیار روحانیت بود، روحانیت مکان بازنده کافی داشت لیکن نیروی انسانی ماهور انقلابی کم داشت. توده روشنفکران تحت عنوان دانشگاه بدوعلت خود را صمیمانه در اختیار روشنفکران روحانی قرار داد، اول اینکه مکان لازم را بدست بیآورد و دوم اینکه در خط حرکت خود با خط حرکت روشنفکران روحانی تناقضی وحشی تعارضی نمیدید. روشنفکر روحانی باین حرکت دانشگاه لیبیک گفت ولی دچار اشتباهی شد که بیشتر دردهای امروزی انقلاب ناشی از آن است. باین معنی که

عوض استفاده از عناصر انقلابی و شناخته شده وجوانان دانشگاه و بیرون راندن روحانیت قشری و سپردن رهبری توده های پانین بدست دانشگاه کفرش را متوجه این موضوع کرد که از روحانیان غیرمبارز، آنهایی را که زباندلوه نیستند بیکارگرد لدا فرمان حرکت داد ولی روحانیت قشری محافظه کارتر و ترسو تر از آن بود که باین دستور حرکت کند لذا عامل دیگری که بطور اعم بازار نامیده میشود وارد صحنه شد و بدلیل رکود اقتصادی به بخش اخیر روحانیت فرمان شروع داد و روحانیت قشری در مقابل این اتمام حجت دیگر راهی جز وارد صحنه شدن نداشت. و این بدو منظور بود اول اینکه شکر فانی چهارول و غارت از بخش از بازار که قطع شده بود اعاده شود و دوم اینکه اگر حسابها غلط از آب درآمد توده مثل سیل خروشان همه بنیادها را بهم ریخت عواملی داشته باشند که بتوانند بعد از پیروزی جلو این سیل بنیان فاسدکن را بگیرد وقتی که رهبری قاطع و سازش ناپذیر امام خمینی پیش بینی همه را غیر از رهبران اصیل و توده های ستم دیده ایران نقش بر آب کرد عناصر مشکوکی وارد انقلاب شده بودند بازنواکتیبه شدند و شروع به نفوذ دادن هرچه بیشتر وابسته های خود بیرون نهفت کردند تا در فرصت مناسب بتوانند وارد عمل شوند. البته اگر توده انقلاب ایران مبارزات سخت تر و طولانی تر تن میداد همه این عناصر اگر وارد شده بودند از بین میرفتند و اگر وارد نشده بودند جرات ورود پیدا نمیکردند که خوشبختانه از جهتی و متأسفانه از سویی دیگر چنین نشد. و امروز دعوا بر سر لاف ملا نصرالدین است و بس.

بقول امام خمینی همه از تفاهم و وحدت صحبت میکنند ولی وحدتی موجود نیست. و در این میان باور من تعیین کننده در دست روشنفکران روحانی و رهبری روحانی، نزدیک به رهبری انقلاب است و این قسمت از تاریخ ایران زمین را چه تفاهم وجه نخرامیم این ها خواهند نوشت پس لازم است پیام یک سر باز مسلمان ایرانی را بشنوند! دوستان و برادران غرب من با حلوا، حلوا کردن دهان شیرین نمیشود با گفتن اینکه روشنفکران غیر روحانی و خارج از کادر داعم از مذهبی - غیر مذهبی، باروحنانیت بطور اعم در تفاهم کامل است یک دروغ ناخشوندی است و تا این تفاهم و وحدت بشکل صدور صد ایجاد نشود چرخهای این مملکت راه نخرامند افتاد و چون در حال حاضر قدرت در دست شماس است تنها مسئول برقراری این تفاهم شما هستید و بس.

و اما اگر راه حل بخواهید شرح زیر بعضی میرسانم:

- ۱- یکی از خصصه های فطری هانسان میل به مطرح بودن است. که تا باین حد میسر است که هر کسی اهما کند روحانیت بطور اعم به تهنائی پرچمدار این انقلاب

و این شرط تفاهم و وحدت است.

- ۱- تفصیله و تزکیه صغرف خودتان بدون هیچگونه حب و بغض یونینفورم و طبقه و غیره.
- ۲- وفادار ماندن بهمه وعده ها و قول هائی که امام خمینی داده و شما تکرار کرده اید از قبیل عدل - قسط - رحمت - آزادی ایران

تئوری انقلاب

با نظری به

انقلاب سرخ اسلامی ایران

نوشته

دکتر ابو الفضل صادقپور

دانشیار اداره امور دولتی دانشگاه تهران

انتشارات جنبش

منتشر کرده است

دفترهای انقلاب

شامل ۲۷ دفتر سیاسی قبل از انقلاب

نوشته علی اصغر حاج سید جوادی

.....

دیوارها سخن میگویند

یادگار شعارهای انقلابی

تهران قهرمان

.....

حکایت همچنان باقی است

نوشته علی اصغر حاج سید جوادی

آینده

مجله تحقیقات ایران

(تاریخ، ادبیات - کتاب)

زیر نظر مستقیم ایرج افشار منتشر شد

عربستان بی سولتین

نوشته بدهایدی ترجمه بهرام افروزی

ARABIA WITHOUT SULTANS
FRED HALLIDAY



یادداشت خصوصی

بازنگاهی به هفدهم شهریور

هر کسی از ظن خودش دیار من

پیرانی که آید از او بوی یوسفم
ترسم برادران غیورش قبا کنند.

حافظ

امروز یک سال از آن وقایع گذشته است و گوشه‌ی این بیمارستان افتاده‌ام. باز نگاهی به حوادث می‌کنم. روزنامه‌ها را می‌آوردند که می‌خوانم. متأسفانه کسانی که در جریان مبارزه کنار گورد بوده‌اند و هرگز برق سرتیغ را در پشت گردن خود حس نکرده‌اند فشاراتی خصوصی دارند. گمان می‌کنند که ما هم مبارزه را فقط به امید رسیدن به قدرت آنهم به هر قیمت کرده‌ایم. و در این خیال گمان می‌کنند که هر کس ممکن است جای آنان را تنگ کند. می‌نویسند که در ایران روشنفکران با ضربت ۱۷ شهریور جاکشورند و ما بودیم که در خارج به آقای خمینی گفتیم باید چه اعلامیه‌ای بدهد. به یاد یک شعر افغانی می‌افتمس که می‌گوید: بیرون طوفان درختهای کهن را از جامی کسب سبیل صخره‌ها را می‌غلطانند و به دره‌ها می‌افکنند. - صاعقه جنگلها را به آتش می‌کشید. و در می‌زد و قرقر می‌کرد که برو کنار، جای مرا تنگ نکن. نه برادر، به قدرت رسیدن اگر نه توأم با انصاف و جوانمردی باشد از نظر ما پیشروی نمی‌آرد و: آن قاطر چشوش لگدن از آن تو وان گریبه‌ی معرعموکن باها هم باز از آن تو.

والسلام - الف - کاف

بعد رسید که به همان ترتیب عمل کردیم. بیست و یکم شهریور بود که رابط ما خبر داد خبرنگاران فرنگی می‌خواهند ما را ببینند. همراه آقای میشل فوکو فیلسوف معروف فرانسوی که به ایران آمده است. ساعت ده صبح در گوشه‌ای دیدمشان. دو ساعتی با آقای فوکو سروکله زدیم. دو ستوالش از نظر خودش مهم بود. یکی روشنفکر و مذهب و دیگری مذهب و انقلاب. در جواب اولی روشنفکران غرب‌زده و روشنفکران بومی را برایش شرح دادم و در جواب دومی قضیه‌ی «اولی الامر» را در تشیع و تسنن، ستوالش فراوان دیگری را درباره‌ی شیعه و سنی حواله دادم که در کشور خودش از پرفسور جمال‌الدین استاد عرب فرانسوی شده که کارشناس است پرورد پرسد. همان شب حضرات به سراغ حاج سیدجواد رفتند که من هم بودم. از جمله آقای گراس خبرنگار لوموند شوق زده گفت: می‌دانید که روزنامه‌های دنیا فراین قسطل‌الجال ایران فقط یکطرفه را به عنوان «دولت‌مرده شناخته‌اند یعنی دکتر امینی که با شاه هم مخالف است ولی ساکت. امروز با او مصاحبه کردم و از «کسوف شاه» سخن گفت. نظر شما چیست؟

حاج سیدجواد در جواب گفت با این شعار مواظب منتها با یک تغییر، یعنی مغرور شامشاهی.

و بچه‌ها هم. لایلا و نگار. می‌گفتند خون ما که از خون اینهمه رنگین‌تر نیست. می‌خواستند بمانند و شهید شوند. خواهش کردم و استدلال و تنبی. که در خانه کشته شدن شهید شدن نیست. فرصت میدانهای بعدی باقی است.

بعد خریدار شدم که همان لحظه مأمورین در خانه‌ی ما بوده‌اند و نسیصاعت پس از خروج ما از خانه حاج سیدجواد به آنجا رفته بودند. آقای گراس خبرنگار لوموند را که عصر به آنجا رسیده بود، دستگیر کرده بودند که آن مقاله‌ی «بیست دقیقه در توقیف سارا» را در روزنامه‌ی لوموند نوشت.

فردای آن روز با حاج سیدجواد ملاقات کردیم. از مخفیگاههای یکدیگر خبر داشتیم. وقتی بود که باید چاشنی آن بسب کشیده می‌شد و آن گلوله‌ها می‌شد. که در کوچه و خیابان متفجر شده بود. چند اعلامیه‌ی و تراکت کوچک و بزرگ نوشته شد که شاه باید برود. دفتر جنیش اموال ما لوازم چاپ و تکثیر را غارت کرده بودند و در دفتر هم منتظر ما بودند. (با اینکه ماها پیش خبر دادند اموال و ماشینهای ما پیدا شده و در مرکز سارا است هنوز دولت آقای بازرگان آنها را پس نداده است.) اعلامیه‌ها را در جاهای دیگری که داشتیم تکثیر کردیم و توزیع. اعلامیه‌ی تکثیر هم

زنگ زد. خانم «کلر بری» بره هسری بر پلانته بود. گریه می‌کرد گفت شنیدی رادبو را؟ گفتند نه. گفت الان حکومت نظامی اعلام کرده‌اند. گویا کشتاری که می‌گفتی و باور نمی‌کردیم امروز است. با عجله به خانه‌ی حاج سید جواد رسیدم. دکتر لاهیجی و شمس هم بودند با گروهی نگران و آشفته. در میدان تیراندازی کرده بودند و کشته بودند. می‌گفتند تا نزدیک ظهر چندبار به نوبت بیرون رفتیم. تا میدانهای جنگ و برگشتیم. دیگران هم می‌آمدند و خبر می‌آوردند. عده‌ای شب را در میدان شهدا بسر برده بودند و عده‌ای صبح زود رسیده بودند که بی‌انصافانه زده بودندشان.

ساعت یازده صبح از یک گشت برمی‌گشتیم. دوستی را دیدم در ماشین. علامت داد ایستادیم. گفت دنبال شما می‌گشتم. خبر شده‌ام که اگر امروز حاج سیدجواد و لاهیجی و شمس و تو را پیدا کنند می‌کشند (قوم و خویشی در دستگاه داشت که از داخل کمیسیون امنیت اجتماعی خبرآورده بود). باعجله به خانه‌ی حاج سیدجواد رسیدم. محوط عصبی و برافشانه بود. خبر را دادم. با اظهار امیدواری که پس در داخل صف دشمن شکاف افتاده است و تزلزل پیدا شده. اخبار را به بیرون می‌رسانند. لاهیجی و شمس رفتند حاج سیدجواد عصبی بود و نمی‌رفت. خانمش

اینکه در آن روزگار هر روز حزب توده جمعیت را به خیابانها می‌کشید و با قوای انتظامی درگیر می‌کرد تا حادته‌ای بیافریند و دولت ملی را تصفیف کند. ما که در مدرسه و دانشگاه جمع می‌شدیم، طبق معمول پلیس می‌آمد برای مداخله. شعار می‌دادیم که «پلیس برادر ماست» و گل می‌دادیم و آنها را آرام می‌کردیم. به عکس حزب توده که سنگ پرتابی و مقلبه را تجویز می‌کرد.

گفتم از جمله نماز جمعه و خطبه‌های نماز جمعه برای روشن کردن مردم عادی سود بخش است. آقای مروارید گفتند که پیش از کودتای ۲۸ مرداد دستگاه برای ترساندن و ساکت کردن روحانیون شیها به خانه‌های ما کاغذ می‌انداختند به نام کمونیسم روز قیام خلق و به دار کشیدن ما را وعده می‌داد حالا هم چند کاغذ برای من انداخته‌اند و آنان را از حکومت اسلامی ترسانده‌اند. گفتم بهتر است هر چه زودتر روحانیون اعلامیه‌ای بدهند و اقلیتهای مذهبی را دلگرم کنند و باید سفارش کرد که از راه انداختن جنگ مذهبی به وسیله‌ی دستگاه جلوگیری شود و به اقلیتها احترام گذاشته شود.

روز جمعه آقای مروارید در مسجد عادی نماز جمعه می‌خواند. خبرنگاران فرانسوی را به آنجا فرستادم. چه انعکاس خوبی داشت خالی از تصعب بودن ودوری از قشری گری برادران مسلمان‌ها. وقتی که خبرنگاران دیدند خادم مسجد و دوستان مسلمان با دهان روزه برای آنها ناهار تهیه کرده‌اند هنوز خطبه‌ی اول نماز تمام نشده بود که با تیراندازی و بسب اشک آور حمله کردند و نماز را بهم زدند.

چهاردهم است و سه روز تا هفدهم شهریور باقی است. سال گذشته در چنین شبی میشل عکاس و خبرنگار فرانسوی، پی بر پلانته، کلر و گراس خبرنگاران فرانسوی به دفتر من آمدند. ماشین زیراکس کار می‌کرد و جوانها می‌آمدند و دسته دسته اعلامیه‌های چاپ شده را می‌بردند تا در شهر پخش کنند. سرگرم بودم و فرصت گفتگو با آنها نبود ساعت ده شب به اتفاق رفیق شام بخوریم و حرفی بزنیم. محمد اقبال هم بود که چه نودگی جاننازانه‌ای می‌کرد و تمام روز و شب مشغول بود. نشستیم، حضرات پرسیدند چه می‌بینی؟ گفتم ظاهراً این شام آخر است (با اشاره به شام آخر مسیح) گفتند چطور؟ گفتم دیروز (روز عید فطر) درخشان بود آتشی میان مردم و سربازان و گلباران سربازان. این کار باید شاه و اطرافیان را خیلی عصبانی کرده باشد. بچه‌ها شعار داده‌اند که پنجاهم مردم جمع شوند به راهپیمایی. عکس العمل طبیعی اینست که سربازان عالی را کنار بگذارند و نیروهای مخصوص ضربت را وارد میدان کنند. کشتار خواهد شد و احتمالاً هدف شناخته شده مائیم. گفتند عصر پیش حاج سید جواد بود. اند. او هم همین عقیده را داشته است. و تجویز کردند که ما پنهان شویم. گفتم با اوضاع و احوال و فرقت ما چگونه می‌شود در ساعات روبرو شدن از صحنه گریختن؟ شاه رفتنی است. وظیفه‌ی ما اینست که آتش را روشن نگه‌داریم و با تمهیداتی از کشتار بیشتر جلوگیری کنیم که دیروز این تلاش نتیجه بخش بوده است.



عقاب

عقابی پرستخ گره بنشته
دو چشم تیز بین را دوخته بر بیکران دشت
و هرچو بنده‌ای را می‌کشد نظاره با تشویش
و هرپوشیده‌ای را می‌کشد راه

میان دشت می‌لوند دردم آدم و حیوان
بخود مشغولگانی گرسنه طبع و شکمبار
نه دگری‌شان زیاران میان راه گم کرده
نه فکریشان ز دشمن، دانه بر کف، دام در انبان
سهرتیه جمعی لاشخور درحسرت مردار
برهربرکه جمعی مرغ ماهیخوار.

عقاب تیزبین نظاره گرزان دور با تشویش:
می‌آد ناکسی جوجه عقابان را کند آزار؟
می‌آد از پس هردانه‌ای گسترده باشد دام؟
دهد بر جوجگان شدار!

عقاب تیز جنگ و آهنین منقار
میدرد نقاب کرکیسی کو در عقاب آید
کسانز زیربالش مامنی پندرام و آسوده
ز منقارش فروریزناکسی، آیات عذاب آید

عقاب تیزهوش و تیزبین از قلم می‌بیند:
که چون خورشید مشرقی درجه مغرب کند مامن
زمغرب تیرگیها سرکشد بر خاوران انسان
که نتوانی شناسی درسیاهی دوست از دشمن

عقاب تیز پرآنگه شکافتد تیرگی‌ها را
به اوج آسمانها می‌کشاید بال، بی‌پروا
و در «میقات» ساید سر جو «حشر» پرآستان حق
و می‌یابد پناه خویش را در منزل اعلا

پس آنگه میشود آسان به «ذات پاک حق» مفتون
که جز «حق» ناید از حلقم او چون «مرغ حق» بیرون
تمام تیره شب را سردهد آواز «حق حق حق»
که تا از حلق حلقوش بچکد خون

چکد
خون

آشاره به گوینده قصیده معروف «عقاب»

شش روز پیش از عید فطر، دوستان حاج حسین نایب حسینی دعوت کرده بود به افطار. آیت الله مروارید هم بود دکتر کهاری هم بود به اتفاق جمعی دیگر. بعد از افطار طبق معمول ستوال وجه باید کرده مطرح شد. هر کس تجربه‌ای و نسخه‌ای داشت. نوبت که به من رسید گفتم از نظر اقتصادی و سیاسی عمر شاه تمام شده است و باید بروید دوستان مبارزه‌ای طولانی را برای این کار پیش بینی می‌گردند. گفتم برای کوتاه کردن طول مبارزه باید تا تکلیف ضامنک داشت و به مسجد گزید و با هوشاری حمله‌ای برق آسا کرد و فرصت اندیشیدن و مقابله به حریف نداد. تجهیز و قدرت ارتشی، دوستان راه فکرمشغول کرده بود تجربه‌ای از مبارزات دوران دکتر مصدق گفتم و ارزش تبلیغات درست را و

این روزنامه با امتیاز
آرش
منتشر می‌شود
صاحب امتیاز: فاطمه نراقی
با نظر شورای نویسندگان
سردبیر: اسلام کاظمیه
صفحه آرایی از: حبیب مفتون
نشانی: غرب تهران - خیابان فرصت
شیرازی - تقاطع با اسکندری
شمالی - شماره ۱۵۵
تلفن ۹۲۷۳۱۸

عقابی پرستخ گره بنشته
دو چشم تیز بین را دوخته بر بیکران دشت
و هرچو بنده‌ای را می‌کشد نظاره با تشویش
و هرپوشیده‌ای را می‌کشد راه

میان دشت می‌لوند دردم آدم و حیوان
بخود مشغولگانی گرسنه طبع و شکمبار
نه دگری‌شان زیاران میان راه گم کرده
نه فکریشان ز دشمن، دانه بر کف، دام در انبان
سهرتیه جمعی لاشخور درحسرت مردار
برهربرکه جمعی مرغ ماهیخوار.

عقاب تیزبین نظاره گرزان دور با تشویش:
می‌آد ناکسی جوجه عقابان را کند آزار؟
می‌آد از پس هردانه‌ای گسترده باشد دام؟
دهد بر جوجگان شدار!

عقاب تیز جنگ و آهنین منقار
میدرد نقاب کرکیسی کو در عقاب آید
کسانز زیربالش مامنی پندرام و آسوده
ز منقارش فروریزناکسی، آیات عذاب آید

عقاب تیزهوش و تیزبین از قلم می‌بیند:
که چون خورشید مشرقی درجه مغرب کند مامن
زمغرب تیرگیها سرکشد بر خاوران انسان
که نتوانی شناسی درسیاهی دوست از دشمن

عقاب تیز پرآنگه شکافتد تیرگی‌ها را
به اوج آسمانها می‌کشاید بال، بی‌پروا
و در «میقات» ساید سر جو «حشر» پرآستان حق
و می‌یابد پناه خویش را در منزل اعلا

پس آنگه میشود آسان به «ذات پاک حق» مفتون
که جز «حق» ناید از حلقم او چون «مرغ حق» بیرون
تمام تیره شب را سردهد آواز «حق حق حق»
که تا از حلق حلقوش بچکد خون

چکد
خون

آشاره به گوینده قصیده معروف «عقاب»

دولت و نهضت آزادی ایران

هفته گذشته بیانیه شماره ۱۲ نهضت آزادی ایران درباره حدود ارتباط دولت و این نهضت منتشر شد. محرک انتشار بیانیه شماره ۱۲ مقاله شماره گذشته ی جنبش بوده است درباره ی «ظرافت انتخاباتی در انتخابات مجلس خیرگان». همراه این بیانیه، جزوه ای در ۶۸ صفحه تحت عنوان «بیانیه نهضت آزادی ایران - تحلیلی از شرایط امروزی انقلاب اسلامی ایران و نقد نیروهای درون انقلابی».

از ما خواسته شده بود که هر دو بیانیه را بخوانیم و شماره ۱۲ را در جنبش نیز منتشر کنیم. بیانیه و تحلیل مفصل را خواندیم و نقد و نظر خود را نسبت به مواردی از آن به موقع منتشر خواهیم کرد. درباره مسائلی که در مقاله جنبش تحت عنوان «ظرافت انتخاباتی...» چاپ شده بود نهضت آزادی ایران انتقاداتی داشت که چنانکه در بیانیه شماره ۱۲ می بینید نه انتقاد بود بلکه توافق در اصول بود که با نظر ما ابراز کرده اند. تنها درباره حسن شهرت شخص آقای مهندس عزت اله سعایی فارغ از وابستگی و پیروفرزندی با آقای دکتر یدالله سعایی و نحوه شرکت اعضای نهضت آزادی در دولت که شکل حزبی و گروهی نداشته، بلکه کاری فردی بوده است تذکراتی بود که می پذیریم. ولی تذکر این نکته را لازم می دانیم که آقای مهندس عزت اله سعایی در نظر ما نیز مرعی است با فضیلت و تقوا که مبارزاتش زیانزده مبارزان علیه رژیم استبداد است و حتی وقتی که به دست انقلاب از زندان آزاد شده بود خرما در جنبش دوران مغربی در باره ی ایشان نوشته ایم اما این مانع آن نمی شود که ایشان به داشتن پدری چون دکتر سعایی که مانع از داشتن ایشان صرف دولت مباحی هستیم مباحات نکنند و کسی به ایشان علاوه بر فضیلت خورشان به حساب پدر نیز احترام بیشتری نگذارد و انگهی اکنون اعلامیه ای در دست ما است که در آن برای مهندس عزت اله سعایی فرزند دکتر یدالله سعایی، تبلیغ انتخاباتی شده است و این از نظر ما ایرادی بر هیچک از پدر فرزند نمی تواند باشد. در حال اعلامیه شماره ۱۲ نهضت آزادی را عینا چاپ می کنیم.

بیانیه شماره ۱۲ نهضت آزادی ایران

بسمه تعالی

در مقاله «ظرافت انتخاباتی در انتخابات خیرگان» روزنامه جنبش * * * چنین آمده است: «مهندس سعایی به مناسبت شهرت مبارزات پدرش و خودش مورد تأیید و قبول اکثر گروهها و از جمله گروه پنجگانه انقلابی جنبش بود و همچنین به مناسبت گوشه کوچکی از قدرت که در دست دولت است و دولت در دست نهضت آزادی و ایشان کاندیدای نهضت آزادی و بر اثر همین سهم کوچک از قدرت نیز که مورد توجه

حزب حاکم است ایشان در لیست کاندیداهای حزب حاکم هم بودند. یعنی باید صاحب آرای حزب حاکم به اضافه آرای ما و دیگران شود و نفر دوم باشد، اما رفتن ایشان به نفر ششم و کم آوردن سیصد و هزار رای از نفر دوم و به ترتیب از نفرات بعد، نشان دهنده رفتار «دیالکتیکی» گردانندگان انتخابات با دولت است. یعنی از سوتی کنار آمدن با نهضت آزادی «دولت» و از سوی دیگر نشان دادن برتری خود به آن.»

درین عبارات مبهم چند نکته مهم به شرح زیر عنوان شده است:

۱- گوشه ای از قدرت در دست دولت است.

۲- حزب حاکم که در تعبیر جنبش «حزب جمهوری - اسلامی» است به مناسبت مختصر قدرت دولت، با وی دارای روابط دیالکتیکی است: کنار آمدن با دولت و در عین حال نشان دادن برتری خود به او.

۳- دولت همان نهضت آزادی است.

۴- و در نتیجه چون نهضت آزادی دارای مختصر قدرتی است حزب حاکم، مهندس سعایی کاندیدای نهضت آزادی را در لیست کاندیداهای خود آورده است.

در مورد این نکات یادآوریهایی زیر به جاست:

- در اینکه هیات دولت، همه قدرتهایی را که باید در اختیار داشته باشد، در دست ندارد، سخنی نیست. اصولاً بخش مهمی از دشواریهای کنونی ناشی از تعدد مراکز قدرت و تصمیم گیری و فقدان صلاحیت شرعی، قانونی، فنی و علمی مراکز گوناگونی است که این قدرتها را از دولت سلب کرده و بخود اختصاص داده اند و چنین وضعیتی بی هیچ گفتگو به زیان انقلاب ماست.

اما این سخن که دولت همان نهضت آزادی است بیچوجه با حقایق و واقعیات عینی تطابق ندارد. اصولاً تصور می کردیم که یادآوریهایی محدود ولی صریح شش ماه گذشته و نیز طرز رفتار ما این امر را بر همگان روشن ساخته است که دولت با نهضت آزادی یکی نیست و نهضت آزادی از همان مختصر قدرت دولت نیز نصیبی ندارد و سهمی نمی برد. اما با کمال تاسف ملاحظه میکنیم که روز بروز در مورد آنچه حقیقت

نیست پافشاری بیشتری میشود بطوریکه امر برگرومی از افراد با حسن نیت و متعهد نیز که ما را می شناسند، مشتبه شده است.

به هرحال نکته گیریهایی جنبش این فرصت را به ما میدهد که موضع خود را درین باب به اطلاع همه هموطنان خود برسانیم:

۱- همانطور که امام در فرمان نخست وزیری مهندس بازرگان نوشته اند، ایشان را به صفت شخصی و بدون در نظر گرفتن روابط گروهی به سمت نخست وزیری برگزیده اند. برای ما مسلم است که هیچ فردی به دوست و بی غرضی - اعم از آنکه موافق یا مخالف روش مهندس بازرگان باشد - در صداقت و امانت وی کوچکترین تردیدی ندارد، در نتیجه هیچ فردی نمی گوید و نمی تواند گفت که نخست وزیر محتوای فرمان امام را برخلاف امانت، دگرگون ساخته و خدای ناکرده مناسبات گروهی را در تقی موقع و مقام خود دخالت داده و برخلاف حکمی که دریافت کرده، خود را نخست وزیر نهضت آزادی و دولت را دولت این جمعیت دانسته است و یا میدانند.

۲- ما در بیانیه خود «تحلیلی از شرایط امروز انقلاب اسلامی ایران و نقد نیروهای درون انقلاب» (ص ۶۳) (این بیانیه به ضمیمه برای دفتر جنبش ارسال میشود) متذکر شده ایم که: «با وجود بودن چند نفر از اعضای نهضت آزادی در کابینه نه حزب نه دولت تعهدی در برابر حزب» در اینجا بار دیگر یادآور میشویم که کلیه وزراء و برخی از معاونان عضو نهضت آزادی مستقلاً و بی آنکه درباره عضویت خود در دولت با نهضت آزادی مشورت کنند و یا

مطابق قرار و مدارهای حزبی اجازه بگیرند و در هر حال بصفت فردی همکاری مستقیم با دولت مهندس بازرگان را پذیرفته اند. و چون این افراد اخلاقاً و اصولاً نمیتوانند تعهدی در برابر حزب داشته باشند به پیروی از روشی که در احزاب اصولی و جدی رعایت میشود، در رابطه با نهضت، به اصطلاح در حال تعلیق و یا مرخصی تلقی میشوند، و در واقع رابطه اعضای دولت با نهضت بیشتر از رابطه آنان با جنبش نیست.

۳- برنامه دولت، برنامه ای است که بدون تعهد در برابر نظرات نهضت آزادی تنظیم شده است و یا از این پس تنظیم میشود. مراجع تأیید و تصویب آن نیز هیات دولت و شورای انقلاب اند. در نتیجه نهضت آزادی در مقام اظهار نظر راجع به محتوی یا شکل اجرای آن نظیر دیگر جمعیت های مسئول و متعهد در برابر انقلاب، هیچگونه تعهدی در قبال فرد فرد اعضای هیات دولت و یا جمع آنها ندارد. تنها تعهد و مسئولیتی که نهضت درین برهه از زمان برای خود می شناسد، تعهد در برابر انقلاب اسلامی است.

اما اگر نهضت آزادی راجع به برنامه ها و کارنامه دولت تاکنون اظهار نظر مرتب نداشته است، علت آن کمبود و در برخی موارد فقدان امکانات مادی جمعیت است، هموطنان با حسن نیت خصوصاً قلم و وسائل این جمعیت را بهنگام تبلیغات انتخاباتی بطور محسوس مشاهده کرده اند و نفس اینکه جمعیت، نتوانست شایعات حساب شده مربوط به پس گرفتن کاندیداتوری مهندس سعایی را تکذیب کند به خوبی نشان میدهد تا چه اندازه این حزب «به اصطلاح دولتی» از وسائل و لوازم

تبلیغاتی بهره ور است.

۴- اگر چه سوابق مبارزاتی و علمی و تقوای آقای دکتر یدالله سعایی بسیار درخشان و موجب افتخار همه فرزندان جسمی و روحی او است، ولی تبلیغ برای انتخاب آقای مهندس عزت اله سعایی به خاطر نسبت فرزندی داشتن با دکتر سعایی توهینی است به رای دهندگان و مردم شریفی که خود باید از آذانه و از روی شناخت کاندیداهای خود را انتخاب کنند.

در پایان یادآوری این نکته بجاست که اگر روابط قدرت دیالکتیکی بین دولت و شورای انقلاب و یا دولت و حزب جمهوری اسلامی وجود داشته باشد، این مساله مربوط به دولت و در نهایت امر اعضای دولت است و ربطی به نهضت آزادی بعنوان یک جمعیت و یک حزب سیاسی ندارد. نهضت آزادی معتقد است که رابطه احزاب و دسته های موجود در کشور باید براساس احترام متقابل و برپایه تقوای سیاسی استوار گردد و خصوصاً با توجه به اوضاع و احوال کنونی کشور، ایجاد تفاهم و در نتیجه وحدت کلمه و تعیین شعارهای میان کلیه احزاب و دسته های وطنخواه و مؤمن به آرمان انقلاب را - ولو با سلیقه های متفاوت - شرط اصلی و اساسی حفظ دستاوردهای انقلاب و پیروزی نهائی میدانند و درین راه میکوشند و از خدا و خلق نیز یاری و همکاری طلب میکنند.

* * * شماره ۵۱، یکشنبه ۲۱ مرداد ۱۳۵۸

نهضت آزادی ایران
۱۳۵۸/۵/۲۵

بسمه تعالی

در مقاله «ظرافت انتخاباتی در انتخابات خیرگان» روزنامه جنبش * * * چنین آمده است: «مهندس سعایی به مناسبت شهرت مبارزات پدرش و خودش مورد تأیید و قبول اکثر گروهها و از جمله گروه پنجگانه انقلابی جنبش بود و همچنین به مناسبت گوشه کوچکی از قدرت که در دست دولت است و دولت در دست نهضت آزادی و ایشان کاندیدای نهضت آزادی و بر اثر همین سهم کوچک از قدرت نیز که مورد توجه

از، زبان قبیله ی هابیل

خونی که ناحق ریخت می جوشد

قانون حق تا بوده این بوده

محراب کوفه نینوا

هر یک گواهی سرخ از عصری سیاه آوازه

در تاریخ دندان هارونها

در دست قابلهای گوناگون

قلب «نرون» در سینه ی «چنگیز» -

تیری که دل میدوزد انسان راه

چشم انتظار زخم تاوان نیست؟

آیا خبر دارند دستان شرارت خیز؛ آواز خون رعدی گرانبار است در آفاق لاهوتی؟

آیا خبر دارند خونهای بنا حق ریخته هرگز نمی خشبند؟

آیا خبر دارند جان اینگونه ارزان نیست؟

ای سینه های تشنه بر آیات رحمانی! ای دیدگان آشتی پرداز بر کشتگان پیشمار خاکمان اشگی روا دارید.

۱۳۵۸/۶/۹
کرمشانی

دستی که در خون میکشد آوازه کیمیک کوهساران را، زبانی که جان میگردد آغوی بیابان را،

حمله کرملین به رژیم ایران

مسکو - شنبه - اسوشیتد پرس. یکی از مفسرین برجسته شوروی در زمینه سیاست خارجی اظهار داشته که امیدهای فراوانی که به انقلاب اسلامی ایران میرفت به هرج و مرج اقتصادی و سیاسی و سرکوبی آزادی سقوط کرده است.

الکساندر بوسین Bovin که تفسیرهای منتشره او را منعکس کننده اندیشه کرملین بشمار می آورند، روحانیون ایران را بخاطر ناآرامیهای ایران مورد سرزنش قرار داد.

تفسیر بوسین که در ندلیا (Nedelya) ضمیمه هفتگی روزنامه دولتی ایروسیتیا به چاپ رسیده است تندترین انتقادی است که تا به امروز از انقلابی که روسها به طور آزمایشی از آن پشتیبانی کرده اند بعمل آمده است.

بوسین رژیم اسلامی را به تحریک فتنه های مذهبی و هیستری ضد کمونیستی و گوشش به منظور غلط نشان دادن خط مشی و اهداف یک کشور دوست (یعنی شوروی) متهم کرده است.

مفسر یاد شده گفته است که کسی منکر نقش مثبت رهبران دینی در انقلاب ضد شاه نیست و کسی منکر حقوق رهبران دینی در دفاع از باورهایشان و شرکت در امور سیاسی نیست اما میتوان شک کرد که اندیشه حکومت دینی (تئوکراسی) بتواند به مدرنیسم و پیشرفت ایران کمک بکند.

ترجمه: از کیهان اینترنتی
یکشنبه ۱۸ شهریور

از اسپیکل

مترجم: قلم

در اسرائیل چه می گذرد

تورمی تا حدود صد درصد، قرضه خارجی سرانه تا حدود سی هزار تومان. دولتی از هم گسیخته با وزیرانی که دشمن خونی یکدیگرند. اقلیتی با همین کیفیت و آنوقت دوستان و پشتیبانانی در غرب که هسته آهسته فاصله میگیرند. در چنین حالتی ضعف حکومت در داخل و اداره کشور، روشی سخت و غیر منطقی در سیاست خارجی را پدید آورده است. سیاستی که از نظر کارشناسان در واشنگتن با خطری جدی مواجه خواهد شد.

«سیمخا - اریلیش، وزیر دارائی اسرائیل، در جمع دوستان نزدیک خود سخن از پدری میراند که صاحب شش پسر بود. روزی پدر حکایت از حماقت یکی از فرزندان میکرد. دوستان محرم در نام آن پسر پرسیدند. پدر گفت: هر کدام را که مایلید انتخاب کنید. همه باهم یکسانند.»

وزیر دارائی با این تشبیل وضع کابینه متوقف اسرائیل را سی و یک سال پس از تشکیل آن بیان داشت و اشاره ای به یکی از دشوارترین بحران های این کشور کرد. چنین بیانی از وضع دولت و کشور اسرائیل بهیچوجه معترضی نیافت. حتی موافق ترین روزنامه ها با دولت، روزنامه معاریو نوشت: «فقط کورها ممکن است بینند که دولت به پایان راه خود رسیده است» و «در حقیقت قدرت تصمیم گیری، اعتماد بنف و حیثیت دستگاه رهبری به نقطه صفر خود رسیده است.»

بگین، نخست وزیر که سخت بیمار است فقط قادر به انجام قسمتی از وظایف خود میباشد. از وزیر امور خارجه، دایان، که با بیماری سرطان دست بگریبان است نمیتوان انتظاری داشت و معاون نخست وزیر آقای یادین را همه مقدس ماب فکلی میشناسند. آقای لوی وزیر مسکن تنها یک «قیافه مسخره» است و آقای اریلیش وزیر دارائی در حقیقت از مدت ها قبل جز باز شسته شدن بدرد کاری دیگر نمیخورد. وزیر آموزش بنابر تجویز نمایندگان مجلس باید خود را به پزشکی روانکاو معرفی کند. از وزیر کشاورزی، شارون، دیگر چیزی نگوییم. او در چشم نمایندگان کودکی بیش نیست.

چنین جمع ورشکسته ای که اکثریت آن را محافظه کاران مذهبی تشکیل داده اند میخواستند که کشتی سلامت ملت را از تنگناها به ساحل هدایت کند. امریکا و اروپا نیز در این میان همراهی و کمک های خود را به اسرائیل بطور نسبی کم میکنند. تحت تاثیر چنین جوی است که کابینه اریلیش از ۱۷۰ نشست خود صد و بیست نشست را فقط به سیاست خارجی «پرزاده بدون آنکه بتواند سیاستی اساسی و روشی معقول در پیش گیرد»

در سیاست داخلی حقیقت وضع از اینهم وخیمتر است. مسائل اساسی و مشکل بدون بررسی دقیق به سوکسیسیون ها سپرده میشود که تعداد آن تا کون از شصت مسئله تجاوز کرده است. کوششی برای تقلیل این مسائل تنها به این امر منجر شده است که تعدادی از آن به سوکسیسیون جدید اجازه شود. میر - امیت نماینده مجلس میگوید: «ما همکاران پریشان و بی لیاقتی داریم که کشور را آهسته بستم زوال هدایت میکنند.»

بویژه چنین بی لیاقتی و بی تحرکی کابینه ائتلافی ناپیچی وخیم در زمینه کشاورزی بار آورده است. از زمان تشکیل کابینه در ماه مه ۱۹۷۷ قیمت مواد خوراکی صد و شصت درصد افزایش یافته است. و فقط در سال ۱۹۷۸ انتظار تورمی در حدود صد درصد دیگر را باید داشت. دیر سندهای کارگران پروخام - میشل درباره این افزایش قیمت ها معتقد است: «رکوردی که تا کنون هیچ کشور دموکراتی بدست نیاورده است!»

همچنین کسری خطرناکی در طراز پرداختی ها به چشم میخورد. در سال جاری ۴ میلیارد تومان دیگر مقدار آن به ۳۲/۸ میلیارد تومان خواهد رسید در حالیکه قرضه خارجی کشور اسرائیل به رقم ۲۱۶ میلیارد تومان بالغ شده است یعنی سی هزار تومان سرانه. (هر مارک چهار تومان - مترجم).

توفیق - طوبی نماینده حزب

موظف کرده است که اسرائیل را در مورد مسائل خانه سازی در سیرزمین اشغالی تا پانزیر بر سر عقل آورد و عربستان پس از این قول بود که میزان استخراج نفت را بالا برد. اکنون چنین بنظر میرسد که آمریکا نخواهد توانست قول خود را عملی سازد. با اینکه کارتر، پانگ سفیر خود در سازمان ملل متفق را بخاطر ارتباط و گفتگو با نماینده سازمان آزادیبخش فلسطین - بخانه فرستاد، معذالک این گفتگو همچنان ادامه دارد. آنچه که دیریا زود کشمکش سیاسی بین امریکا و اسرائیل پدید خواهد آورد در این میان ماموریت روبرت اشتراوس سفیر ویژه رئیس جمهور که قبلا پیش بینی شده بود و موقفیت آن از نظر شخص اشتراوس نیز بعید بنظر میرسد بی نتیجه ماند.

با آنکه مصر و اسرائیل در این مورد اتفاقی نظر داشتند که سازمان آزادی بخش فلسطین را در مذاکرات مناطق اشغالی فلسطین شرکت دهند، معذالک مذاکرات آنها در قاهره و حيفا بی نتیجه ماند. علیرغم کوشش مصری ها که در مذاکرات اینک مقابله و رودرونی پرهیز دارند زیرا از آن میترسند که اسرائیل از عقب نشینی بیشتر در صحرای سینا منصرف شود، اما سادات سیاست عادی کردن مناسبات با اسرائیل را در حد سرعت حلزون جلو می برد. او میترسد که اسرائیلیها خودمختاری را در سرزمین های اشغالی با آزادی اعراب فلسطینی در تعیین سرنوشت خود پیوند نهند و حضور خود را در آنجا همیشگی سازند. مصری ها امید خود را از نرمش سیاسی اسرائیل از دست داده اند. هیئت نمایندگی مصر از یک تکرار ناهنجاری اسرائیلیها شکایت میکنند. یکی از اعضای هیئت میگوید: «اسرائیلیها به تواضعی بیش از روسها مظاهرند و به ادبی بالاتر شرقی ها و تزویری در حد کابوها.»

تظاهر بقدرت در سیاست خارجی اسرائیل مستقیما مربوط به ضعف سیاست داخلی و عدم توانائی دولت بگین است. با آنکه بگین در هفته گذشته اعلام داشت که حداقل نظم و دیسپلین را در کابینه باز خواهد آورد لیکن طایفه ای از توفیق وی در این کار به چشم نمیخورد. مری خسته و از پای افتاده هیئت دولت آن هر کدام اسیر نقطه نظرهای خاص خود هستند.

بویژه است که علت این عدم محبوبیت را در سیاست مسکن دولت که هرگز هدف مشخصی ندارد نیز باید جستجو کرد. بهمین علت بود که هیئت دولت علیرغم مخالفت صریح وزیران دفاع، خارجه و معاون نخست وزیر موافقت کرد که پروژه مجتمع این مورد در نابلس (در غرب اردن) شروع گردد. وزیران مخالف اجرای این پروژه را یک ژانژواری علیه اعراب میدانند. بویژه یادین اعلام داشت، در حالیکه کشور از لحاظ اقتصادی در لب پرتگاه ورشکستگی قرار گرفته است، تخصیص دادن میلیاردها پوند اسرائیلی به پروژه ای که اسرائیل را در سیاست خارجی بیشتر منزوی خواهد ساخت، عاقلانه نیست.

در حقیقت نیز سیاست غلط دولت کوچک بود علنی برای سرد شدن نسبی روابط اسرائیل و امریکا است. زیرا امریکا اجرای پروژه های خانه سازی در مناطق عربی را علنی برای عقب افتادن سیاست خودمختاری مناطق تحت تسلط اسرائیل میدانند. امریکا معتقد است که بدون اتخاذ یک سیاست روشن در این مورد نه تنها پیمان صلح مصر و اسرائیل بلکه آینده غرب نیز به خطر خواهد افتاد. زیرا امریکا خود را در قبال عربستان

قول داده بود اسمال ۱۴۰۰۰ واحد مسکونی ارزان قیمت در اختیار مردم بگذارد عملی نشد و فقط ۷۰۰۰ واحد ساخته میشود. در حالیکه فقط هفت هزار خانه در نزدیکی اورشلیم وعده داده شده بود.

کمبود خانه بویژه مانعی برای مهاجرت به اسرائیل شده است. هفتاد درصد مهاجرین از کشور شوروی در میانه راه تغییر مسیر میدهند و خروج از اسرائیل بویژه در میان جوانان شوروی گرفته است. در همین هفته گروهی از یهودیان که از مراکش آمده بودند اعلام داشتند که مایلند به وطن قدیم خود باز گردند. آنها از ۱۶ سال قبل که به اسرائیل آمده اند تا کنون در خانه های چوبی موقتی مسکن گزیده اند.

بگین خوب میدانند که موفقیت انتخاباتی خود در سال ۱۹۷۷ را مدیون طبقه فقیر کشور است که به آنها وعده داده بود: «ما بملت خدمت خواهیم کرد. او همچنین بخوبی میدانند که قشر فقیر از او سرخورده است. یک نظرخواهی که اخیرا انجام شد، نشان میدهد که بگین و گروه لیگود فقط ۳۵ درصد از ۱۲۰ نماینده مجلس یهود را بدست خواهد آورد و حزب اقلیت کارگر ۴۵ درصد از نمایندگان را خواهد داشت و بنابراین به حکومت باز خواهد گشت.

وزیر دارائی برای راه حل پیشنهاد کرده که کابینه ای با شرکت اقلیت تشکیل شود اما این پیشنهاد با مخالفت سوسیالیستها روبرو شد. شیمون پرز رئیس حزب کارگر صریحا اعلام داشت که: با این شکست فضاقت پار حزب سوسیال دموکراسی نیز نخواهد توانست کاری از پیش ببرد. معذالک در داخل حزب کارگر نیز اوضاع بهتر از وضع دولت نیست. رایین رهبر قبلی حزب در یک بیوگرافی که از خود نگاشته است شیمون پرز را بسختی مورد انتقاد قرار داده است و او را یک خودخواه دو بهم زن نامیده است که میخواهد بهر طریق رئیس دولت شود و شیمون پرز جواب داده است: «این خاطرات فقط یک غلط چاپی است.»

با دهوی در گرفته بین دو رئیس حزب تعیین جانشینی برای بگین کاری پس دشوار شده است. در همه حال در شرایط کنونی محبوبیت بگین در اسرائیل به حداقل خود تنزل یافته است. در حالیکه در سال پیش ۶۰ درصد مردم به او اعتماد داشتند در ژوئن اسمال فقط ۲۵ درصد و در ژوئیه ۳۶ درصد موافق او بودند.

بویژه است که علت این عدم محبوبیت را در سیاست مسکن دولت که هرگز هدف مشخصی ندارد نیز باید جستجو کرد. بهمین علت بود که هیئت دولت علیرغم مخالفت صریح وزیران دفاع، خارجه و معاون نخست وزیر موافقت کرد که پروژه مجتمع این مورد در نابلس (در غرب اردن) شروع گردد. وزیران مخالف اجرای این پروژه را یک ژانژواری علیه اعراب میدانند. بویژه یادین اعلام داشت، در حالیکه کشور از لحاظ اقتصادی در لب پرتگاه ورشکستگی قرار گرفته است، تخصیص دادن میلیاردها پوند اسرائیلی به پروژه ای که اسرائیل را در سیاست خارجی بیشتر منزوی خواهد ساخت، عاقلانه نیست.

در حقیقت نیز سیاست غلط دولت کوچک بود علنی برای سرد شدن نسبی روابط اسرائیل و امریکا است. زیرا امریکا اجرای پروژه های خانه سازی در مناطق عربی را علنی برای عقب افتادن سیاست خودمختاری مناطق تحت تسلط اسرائیل میدانند. امریکا معتقد است که بدون اتخاذ یک سیاست روشن در این مورد نه تنها پیمان صلح مصر و اسرائیل بلکه آینده غرب نیز به خطر خواهد افتاد. زیرا امریکا خود را در قبال عربستان

اعتراض های شدید کشیده است و این روزها اغلب ناظر راه پیمانیهای اعتراض آمیز زوجها هستیم که به کمبود مسکن اعتراض میکنند و حتی بسوی تل آویو را با اعتراض های شدید کشیده است و این روزها اغلب ناظر راه پیمانیهای اعتراض آمیز زوجها هستیم که به کمبود مسکن اعتراض میکنند و حتی بسوی تل آویو را با

کلام جلال آل احمد

کلام میراث انبیاء است. و نویسنده از نظر مصالحي که در ساختن جهان معنی بکار میرسد و هم نشی که در مهندسی ارواح انسانی دارد، کارش در حوزه پيامبري است و از اما باید خلف ایشان باشد. مگر نه اینست که وسیله کار انبیا در فروریختن نظام های مسلط زمانه و ایجاد جهانی انسانی همین کلمات بوده اند. با توجه به نظرت امیر همین کلمات که در زبان ناصر خسروها و بهیقی ها کارزارگر حقیقتند و در زبان عنصری ها سانسنگار ناصری ها و نامحسودها، جلال آل احمد رسالت و شرافت کلام این نیروی فزاینده را در زبان فارسی به او بازگرداند و نشان داد که چگونه میتوان و باید این لشکریان فاتح دل و مفر امی را در خدمت خلق و حقیقت گماشت و نه بکار گل، و دشمنان خلق و شجاعت و صراحت را در این روزگار منطق مدانه بار دیگر جان بخشید، چنانکه می بینم از نوشته های او مری همی زاید.

در طول تاریخ زبان فارسی از مقدمه شاهنامه ابومنصورى که قدیمترین نوشته باقیمانده به زبان فارسی بعد از اسلام است از نیمه اول قرن چهارم تا زمان ما هیچ نویسنده ای به اندازه جلال آل احمد موفق نشده است. بیشترین بار معنی را بر دوش کترین جملات بگذارد. به عبارت دیگر هیچ نویسنده ای به اندازه او به رمز کارایی ترکیب جمله در تحمل و انتقال معنی به خواننده پی نبرده و از این ایجاد غیرمطلوب نتوانسته اند بهره ببرد و در عین حال انقدر ساده و صمیمی سخن بگویند که توی خواننده را در درون خروست حس کنی و پنداری آن گنگ خواهد بود. درونت، به فصاحت زبان گشوده است و از خورثت برسی که در اندرون من خسته دل ندانم گیت - که من خوشم و او در فغان و در غوغاست.

دیگر اینکه در کارنامه نویسنده ای زبان فارسی بعد از اسلام تا این زمان شیوه نگارش هیچ نویسنده ای به اندازه سبک جلال آل احمد برای هم نسلان و نسل بعثن، شمشق قرار نگرفته و این داوری که اثبات نظری و تطبیقی آن مجال گزیده میطلبد، سخن از سر هر اخوای نیست که نوشته های جلال بهترین گواهانند و ایرانیان بون شیوه نگارش که در بسیاری از قلمزنان های این روزگار شایستگی می بینم بهترین نمونه ها و من که در پای این حرف و داوری ایستاده ام هم از حوزه تاثیر گلستان سمدی آگاهم و هم از حدود گسترش نثر هدایت، و در این مدعا و تطبیق از بلعسی و ناصر خسرو و بهیقی و مهدی تا مدتها نیز غافل نبوده ام. بگنیم از اینکه ایشان که اشاره کردم هر کدام فقط در حوزه هایی معین از قلمرو نویسنده ای مترنمی کرده اند و قلم ایشان هرگز از آزمون مسائل مختلف، در جهان قلم بیرون نمانده است و تازه اینها که بر شرمند صورت کار است و مسائل تکلیکی. اما رمز ایرانیان بون نثر جلال آل احمد را بیشتر باید در اهمیت مسائلی جستجو کرد که مطرح کرده است. در ده های مشترک و نیازهای اصلی و اصولی که فاسم حیات معنوی یک جامعه است، در آزادی و مرمی و استقلال به معنای دقیق و راستین این کلمات.

نعمت میرزازاده (آزم) این خصیصه ای زبان جلال را می توان در لفظ هایش دید. در سفرنامه ها و گزارشها ترش به اوج خصوصیت خود می رسد. نمونه هایی از سفرنامه ای حج (خسی در میلات) و غریزگی را می بینیم:

این سخی میان صفاه و صروه عجب کلاقه میکند آدم را. بکسر یرت می گرداند به هزار و چهار صدسال پیش. به ده هزار سال پیش. با هر ولده اش (که لی لی کردن نیست، بلکه تنها تند رفتن است.) و با زوزه بلند و بی اختیارش، و بلزیرست و پارفتن هایش، و بی وفورگی مردم، و نعلین های رها شده - که اگر یک لحظه فنیالتی بگری زیر مست و پاله مشوی، و با چشم های دو هزارن جاهدت، که مسه مسه بهم زنجیر شده اند، و در حالقی نه چندان دور از مجلوی میروند و پرخهایی که پرها را میرسد و کجاوه هایی که دو نر از پس و پیش بوش گرفته اند؛ و با این گم شدن عظیم فرد در جمع، یعنی آخرین هدف این اجتماع؟ و این سفر...؟ شاید ده هزار نفر، شاید بیست هزار نفر، در یک آن یک عمل را می گردند و بقیه در صفحه ۳